

مسألهٔ مرحلهٔ انقلاب

سخنرانی در سمینار "مرحلهٔ انقلاب" - نوامبر ۱۹۸۳

(از نشریهٔ کندوکاو و)

تولیدی فرامی رسد. به صورتی که، این مناسبات که در دوره‌ای رشد این نیروها را تسهیل می‌کردند، اکنون به موانعی در راه رشد آنها تبدیل شده‌اند. برای حل این تضاد می‌باید یک سلسله تکالیف مشخص اجتماعی انجام پذیرد؛ باید یک سلسله موانع مشخص از سر راه رشد نیروهای مولده برداشته شوند. از اینرو، نخست باید بر اساس تحلیل مشخص تکالیف اساسی انقلاب را تشخیص داد. و این نکته‌ای است کلیدی. (در تحلیل نهائی، مسأله کلیدی هر انقلاب مسألهٔ حل تکالیف آن است).

نکتهٔ دوم مسألهٔ ما هیت طبقه‌ای قدرت دولتی حافظ ایمن مناسبات است. با روشن کرد که کدام طبقهٔ اجتماعی بواسطهٔ ایمن قدرت سدره حل مسائل انقلاب است. به عبارت دیگر، باید ما هیت طبقه‌ای قدرتی که انقلاب سرنگون می‌کند، تعیین شود. +

سوم، البته، این که طبقه‌ای می‌تواند دولت موجود را سرنگون کند، قدرت خود را مستقراً ز دو مسائل انقلاب راحل کند.

فقط پس از بررسی این سه مسأله می‌توان خلعت طبقه‌ای انقلاب را مشخص ساخت. و این سه می‌توانند در ترکیبات پیچیده‌ای ظاهر شوند. مثلاً، می‌توان شرایطی را در نظر گرفت که تکالیف دموکراتیک در جاهای انجام نشده باشند، اما، قدرت دولتی در دست بورژوازی باشد (تکالیف دموکراتیک، بنا به تعریف، تکالیفی هستند که انجامشان به خودی خود سلسلهٔ بورژوازی را به خطر نمی‌اندازد). امروزه ما شاهد می‌کنیم که حتی در پیشرفته‌ترین جوامع سرمایه‌داری تکالیف لاینحل دموکراتیک هنوز وجود دارند. اما، از آنجا که قدرت دولتی در دست طبقهٔ بورژوازی است، نمی‌توان با این طبقه برای انجام تکالیف دموکراتیک متحد شد. زیرا دولتی که (سدره انجام این تکالیف است و) می‌باید سرنگون شود، بورژوازی است. امروزه در اسپانیا، مسألهٔ ملی حل نشده. این یک مسألهٔ دموکراتیک است و می‌باید در انقلاب بورژوازی دموکراتیک حل می‌شد. اما، نمی‌توان برای حل این مسأله با بورژوازی اسپانیا متحد شد. زیرا که حفظ قدرت دولتی بورژوازی در اسپانیا خود مستلزم تداوم مملکت است. بدین ترتیب، باید بر اساس تحلیل مشخص از شرایط مشخص، ترکیب ویژهٔ این عوامل سه‌گانه را تعیین کرد. نمی‌توان فرمولی عمومی ارائه داد. (در ضمن بحث، این نکات را بیشتر توضیح خواهیم داد).

بر اساس روش فوق، خصائل عمدهٔ انقلاب را چگونه می‌توان تعیین کرد؟

البته، برای بحث دربارهٔ "مرحلهٔ انقلاب" در ایران باید نخست دربارهٔ رشد سرمایه‌داری در ایران بحث می‌کردیم. صحیح تر این بود که نخستین سمینار به مسألهٔ امپریالیسم و اقتصاد ایران اختصاص می‌یافت. بدون چنین تحلیل مشخصی نمی‌توان مسائل بالاروشن کرد. در هر حال، ما به نوبهٔ خود مدتها پیش تلاش کرده‌ایم تا تحلیل خود را از اوضاع مشخص سرمایه‌داری ایران و تضادهای درونی آن (برای بحث در جنبش کمونیستی) ارائه دهیم. نوشته‌های مربوطه را هفت هشت سال قبل منتشر کردیم. برخی از آنها با تکثیر شده اند و در قفا می‌توانند در صورت تمایل به این مقالات رجوع کنند. * با در نظر گرفتن این نکته

+ ناگفته نماند، سرنگون کردن دستگاه دولتی و جایگزینی آن با قدرت طبقهٔ جدید، خود یکی از تکالیف (به معنای وسیع کلمه) انقلاب است. اما، به دلیل ویژگی این تکلیف، باید که از مابقی تکالیف جدا شود.

* مثلاً، یا داشته‌های دربارهٔ صنعتی شدن ایران، کندوکاو،

در مقدمه، نخست می‌خواستم چند نکته را متذکر شوم: اول این که ما از این گونه بحث‌ها بسیار استقبال می‌کنیم و امیدواریم رفقا شی که موفق به برگزاری این سمینار شدند، در ادامهٔ کار روبرگزاری سمینارهای دیگر نیز موفقیت داشته باشند. در دورهٔ فعلی که چپ ایران در حال بررسی مجدد تمایزات بینا دهی تئوریک خویش است، این گونه گردهم‌آیی‌ها و مباحثات می‌توانند به پیشبرد اهداف آن کمک کنند. دوم این که، اما، ما پاره‌ای انتقادات به نحوهٔ تشکیل انجمن فرهنگ و اندیشه را وارد می‌دانیم که (چنانکه رفیق سخنگوی هیات مسوولین انجمن در آغاز سمینار پیشنهاد کرد، در این جا عنوان نمی‌کنیم، بلکه) خواهیم نوشت و در اختیار انجمن قرار خواهیم داد تا هر طور که خود رفقا صلاح می‌دانند، به آن برخورد کنند. سوم این که ما با عنوان بحث سمینار، یعنی "مرحلهٔ انقلاب" چندان موافق نیستیم. به عقیدهٔ ما، عنوان "استراتژی و تاکتیک انقلابی در دوران کنونی" گویا ترمی بود. از لحاظ برخورد علمی به تئوری مارکسیستی انقلاب، چنین عنوانی مسائل مورد بحث را مشخص ترمی ساخت. در واقع، ما در مارکسیسم می‌حشی تحت عنوان "مرحلهٔ انقلاب" را کم‌دیدیم. این عنوان، خود از ریشه‌های ایدئولوژیک خاصی در تاریخ جنبش کارگری نشأت گرفته است (که مورد پذیرش ما نیست). اما، در هر حال، از آنجا که در چپ ایران مسألهٔ انقلاب معمولاً تحت عنوان "مرحلهٔ انقلاب" بررسی شده، ما هم در این بحث شرکت می‌کنیم و تا جایی که چارچوب مذکور اجازه می‌دهد، به طرح نظرات خود می‌پردازیم.

و از همین ابتدا تذکردهم که ریشه‌های تئوریک بحث من، بطور کلی، متکی بر تجربهٔ انقلاب روسیه و جمع‌بندی نظرات لنین و تروتسکی دربرتو این تجربه (و تجربیات ۷۰ سال اخیر) است. قضاوت دربارهٔ درستی یا نادرستی آن، البته، به عهدهٔ رفقا خواهد بود. بحث را به سه بخش تقسیم کرده‌ام. در بخش اول، خلاصه‌ای از مواضع مان دربارهٔ انقلاب ایران را بیان می‌کنم، تارفاً در لابلای شاخ و برگ بحث گم نشوند (و با نظرات کلی ما آشنا باشند). سپس، از طریق طرح یادادتها عمده‌ای که نسبت به این مواضع وجود دارد، و پاسخ به آنها، سعی خواهم کرد، مسألهٔ متدولوژی "مرحلهٔ انقلاب" را بیشتر با زکتم، و در بخش سوم، قصد دارم، بر اساس بررسی تجربهٔ انقلاب روسیه و نظریات بلشویزم صحت این متدولوژی را بسنجم. +

* * *

از لحاظ متدولوژی مارکسیستی، جهت بررسی استراتژی و تاکتیک انقلابی در دوران کنونی باید سه مسألهٔ عمده را در نظر گرفت.

نکتهٔ اول این که تکالیف انقلاب کدامند. به گفتهٔ مارکس، دوران انقلابات اجتماعی به خاطر تشدید تضاد نیروهای مولده با مناسبات

* دربرگرداندن نوار به نوشته، برخی تغییرات را لازم یافتیم: (۱) تغییرات ناشی (جمله‌بندی‌ها، ترتیب توالی برخی جملات، حذف مطالب تکراری) که البته شامل محتوای بحث نمی‌شوند. (۲) انتقال برخی از نکات به درون پرانتزها به پا ورقی (برای تنظیم بهتر مطلب). (۳) افزودن برخی نکات (برای توضیح بیشتر مسائل) که همگی در پا ورقی‌ها آمده‌اند، مگر آن‌ها که کوتاه‌تر و در خود متن در داخل پرانتز ذکر شده‌اند. (۴) اصلاح اشتباهات لپی!

+ نقل قول‌هایی که در ضمن بحث به ناچار باید ذکر کنیم (که البته سعی کرده‌ام به حداقل ممکن برسانم) همگی از مجموعه آثار مارکس و انگلس و لنین به زبان انگلیسی برداشته شده‌اند. و استنادهای به مواضع کمیترن به کتاب استاد کمیترن (لندن - اینک لینک) متکی هستند.

که اگر قرار شود اکنون در این باره بنویسیم ، تغییرات بسیاری در این بحث های قدیمی را ضروری می دانیم . اما ، معتقدیم که ارزیابی ما صحیح بود و تجربه انقلاب ایران نیز کم و بیش صحت نتایج آن تحلیل را نشان داد . بنا بر این ، در بحث فعلی به تحلیل مفصل فرما سیون قضای اجتماعی ایران نخواهیم پرداخت و فقط به ذکر خلاصه ای از نکات مهم آن اکتفا می کنیم .

نخستین نکته مهمی که بررسی اوضاع ایران روشن می سازد ، اینست که تکالیف دموکراتیک انقلاب در ایران انجام نشده اند . البته ، قدم هایی دز راه حل آنها برداشته شده ، اما ، اولاً ، نه در رابطه با همه تکالیف ، و ثانیاً ، نه در جهت حل کامل آنها . مسأله ارضی در ایران هنوز حل نشده است (منظورم ، البته ، مسأله دموکراتیک ارضی است . و الا ، بارش در سرمایه داری در کشا و رزی جنبه های ضد سرمایه داری مسأله ارضی نیز وجود دارند) . مسأله ملی هنوز در ایران وجود دارد . و مسأله دموکراسی به همچنین . هیچ یک از تکالیف دموکراتیک انقلاب در ایران تحقق نیافته است . حتی خواست استقرار رژیم جمهوری در ایران هنوز تحقق نیافته است . آن چهار مورد داریم ، بوضوح ، کوچکترین شائبه ای به جمهوری ندارد . در واقع ، نوع بدتری از حکومت مطلقه است (در قیاس با رژیم شاه) ، هر چند که نام خود را جمهوری نهاده است .

این مطلب به چه معنی است ؟ واضح است که بدین ترتیب بسیاری از مناسبات تولید ما قبل سرمایه داری هنوز در جامعه ما با برجا می آیند . زیرا ، لاینحلی تکالیف دموکراتیک دقیقاً مترادف است با بقای مناسبات کهن . در انقلابات بورژوا دموکراتیک ، به این دلیل این تکالیف انجام می پذیرند که مناسبات تولیدی سرمایه داری بتوانند با سهولت بیشتری گسترش یابند . و اگر این مسأله حل نشود ، وجود مانع بر سر راه توسعه سرمایه داری ، در عین حال به معنای بقای مناسبات ما قبل آن خواهد بود .

بدین ترتیب ، رفقای که از " غلبه " وجه تولید سرمایه داری در ایران سخن می گویند ، باید عاقبت تکلیف این قضیه را نیز روشن کنند . نباید در مقابل با کسانی که آنها را می کردند ، ایران جامعه ای " نیمه فئودال نیمه مستعمره " است ، اکنون به این افراط کشیده شد که اهمیت بقای مناسبات تولیدی ما قبل سرمایه داری را بکل نادیده بگیریم . این واقعیت که ما معتقدیم ، استراتژی انقلابی در ایران ، استراتژی انقلاب سوسیالیستی است ، ناشی از این نمی شود که ادعا داریم ، مناسبات تولیدی کهن عمدتاً از میان رفته اند . به رغم بقای آنها ، انقلابی که در برابر ماست ، انقلاب سوسیالیستی است .

به علاوه ، بقای مناسبات کهن بدین معنی نیست که ما در ایران چندین وجه تولید در کنار یکدیگر داریم (سرمایه داری ، ما قبل سرمایه داری ، و یکی که مخلوطی از این دو باشد) که به اصطلاح همزیستی می کنند . در ایران اما فقط یک وجه تولید وجود دارد . اما ، در درون آن ، مناسبات تولیدی سرمایه داری ، شبه سرمایه داری ، و ما قبل سرمایه داری ، به شکل پیچیده ای با یکدیگر گره خورده اند .

نکته دوم این که اقتصاد ایران در باره زار جانی سرمایه داری ادغام شده است . فرآیند ادغام نتایج مهمی برای جامعه ایران به بار آورده که باید در نظر گرفت . اولاً ، به همین دلیل ، اقتصاد ایران عقب افتاده نگه داشته خواهد شد . این یک خصوصیت دوران امپریالیزم است که کم و بیش همه قبول دارند ، و در این جا به آن چندان نمی پردازم (در باره مکا نیز مهای مشخص مسیبا این عقب ماندگی در همان مقالاتی که اشاره کردم ، توضیح داده ایم) . دست کم به دلیل مبادله نابرابر ، در کشورهایی که در باره زار جانی سرمایه داری ادغام شده اند ، عقب افتادگی اقتصادی دائماً با تولید و (بطور نسبی) تشدید می شود . این ادغام به معنای تسلیم شدن به تقسیم کار بین المللی است که توسط نظام انحصاری تحمیل می شود (کشورهای خاص ، تولیدکننده کالا های خاص) . ثانیاً ، نتیجه مهم دیگری این ادغام اینست که انحصارات بین المللی سرمایه داری که بر باره زار جانی سرمایه داری مسلطند ، بر سر

اقتصاد ایران نیز مسلط شوند . از این طریق ، در تولید اجتماعی در ایران نیز مناسبات تولیدی سرمایه داری مسلط شده اند . این البته ، بدان معنی نیست که در ایران سلطه این مناسبات همان طور است که مثلاً در انگلستان وجود دارد . این دوما هم تفاوت های بسیار دارند . در ایران ، بخش اعظم نیروی کار (که جزئی از نیروهای مولده است) در شرایط تولید ما قبلو یا شبه سرمایه داری بسر می برد . دقیقاً بخاطر سلطه انحصارات بین المللی ، در ایران نحوه تسلط مناسبات سرمایه داری مستلزم بقای مناسبات کهن است .

اما ، سلطه انحصارات بین المللی سرمایه داری (و از آن طریق ، سلطه مناسبات تولیدی سرمایه داری در اقتصاد ایران) منجر به واقعیت بسیار مهمی می گردد که در تحلیل اوضاع ایران (و مسأله انقلاب) کلیدی است . و آن بورژواشی شدن تدریجی دولت در ایران است . ماهیت طبقاتی دولت از انقلاب مشروطیت تا کنون به تدریج تغییر کرده و هر چه بیشتر بورژواشی شده است . حال ، این که نقطه عطف تاریخی کجاست ، قابل بحث است . من نیز البته در این مورد موضع خود را دارم . اما ، فعلاً ، وارد این بحث نشویم . بحثی است تاریخی که باید بطور کتبی و بر اساس تحقیقات دقیق تاریخی بعداً انجام دهیم . واقعیت مسلم این است که دست کم بعد از " انقلاب سفید " ، ماهیت طبقاتی دولت در ایران بورژواشی شده . و به مفهوم دقیق مارکسیستی کلمه بورژواشی شدن دولت ، اما ، محصول یک انقلاب بورژوا دموکراتیک (و به معنای حل تکالیف دموکراتیک انقلاب) نبوده است . بلکه ، تغییری بوده تدریجی که از بسالاً تحمیل شده . در واقع ، دولت ما قبل سرمایه داری در ایران ، در دست امپریالیزم به یک دولت سرمایه داری (بورژواشی) تبدیل شده است .

برای مارکسیزم ، تغییر ماهیت طبقاتی قدرت دولتی در ایران نتایج مهم بلاواسطه ای را در بر دارد . به دلیل بورژواشی شدن دولت ، در ایران دوران انقلاب دموکراتیک سپری شده است . زیرا ، بر اساس متدولوژی مارکسیستی ، چنانچه ماهیت طبقاتی دولت بورژواشی باشد ، صحبت از دوران انقلاب دموکراتیک بی معناست . نمی توان با نیروهای بورژواشی (و یا لایه های از طبقه بورژوازی) برای سرنگونی دولت بورژوا متحد شد . صف بندی های طبقاتی ضروری برای سرنگونی یک دولت ما قبل سرمایه داری (مثلاً ، دولت تزاری) با یک دولت مدافع سرمایه داری کاملاً متفاو ت اند . بنا بر این در تعیین خلعت طبقاتی انقلاب ایران (دموکراتیک یا سوسیالیستی) ، بدین معنی که کدام طبقه ها یگزین طبقه حاکم خواهد شد ، به وضوح ، انقلاب ایران ، انقلاب دموکراتیک نیست . انقلاب بورژوا دموکراتیک به معنای جنبش توده ای انقلابی برای حل تکالیف دموکراتیک انقلاب هر بار که سر بلند کرده شکست خورده است ، اما ، از لحاظ انتقال قدرت دولتی به طبقه بورژوا ، هم اکنون ، دوران انقلاب دموکراتیک را پشت سر گذاشته ایم .

نکته دیگری این که ما در ایران با یک بحران ساختاری سرمایه داری مواجه هستیم . سرمایه داری ایران که پس از " انقلاب سفید " رشد قابل ملاحظه ای داشته صرفاً دچار یکی از بحرانهای عادی دوره ای (اشباع تولید) نشده ، بلکه ، به دلیل ادغام در باره زار جانی سرمایه داری به دلیل نحوه خاص رشد سرمایه داری ، یک سلسله بحران ناشی از مسائل اساسی ساختاری دارد . به همین دلیل ، سرمایه داری در ایران قادر نیست نیروهای مولده را آن طور که باید و بشود رشد دهد . در واقع ، پس از دوره کوتاهی از رشد ، دچار دوره دراز مدت بحرانی شده است . انقلاب اخیر در زمینه خود چنین بحرانی را داشت . در دوران انحطاط سرمایه داری جهانی (عصر امپریالیزم) ، رشد نیروهای مولده در کشورهای عقب افتاده در چارچوب مناسبات سرمایه داری همواره با بحران ساختاری مواجه خواهد شد . این واقعیت با رز دوران ماست که از زین تا کنون بارها توسط مارکسیزم یادآوری شده است . در واقع ، رکود ، یکی از وجوه مشخصه سرمایه داری در ایران است . پس از حدود ششمی ، نیروهای مولده قادر به رشد نیستند . البته ، رشد به معنی مطلق کلمه ؛ درخت را نیز بدون آب رها کنید ، عاقبت ، در برخی شرایط نوعی از رشد را خواهد دید . اما ، رشدی که متناسب با وضع کنونی این نیروها باشد ، مشاهده نخواهد شد .

بدین ترتیب ، اضافه بر تکالیف لایحه انقلاب دموکراتیک ، تکالیف ضد سرمایه داری نیز در انقلاب ایران وجود دارد . بدون سرنگونی این سرمایه داری (ناقص الخلقه) و مناسبات تولیدی آن ، امکان رشد لازم نیروهای مولده وجود نخواهد داشت . باید مالکیت خصوصی بشر و مائل عمده تولید را لغو کرد ، والا ، شرایط برای جهش تکنولوژیک لازم در ایران ایجاد نخواهد شد . بدون چنین جهشی ، صنعتی شدن ایران به نتیجه نخواهد رسید . حتی اگر دولتی کاملاً مستقل از امپریالیسم داشته باشیم (مستقل از لحاظ سیاسی و اقتصادی و به معنای رایج و بورژوازی کلمه) ، ولی چارچوب مناسبات موجود سرمایه داری دست نخورده باقی بماند ، معالیه فرقی نمی کند . دوران ما با دوران انقلاب صنعتی اول متفاوت است . در آن دوران ، جهش تکنولوژیک به معنای تغییر از دوک نخ ریزی دستی به دوکی بود که قوه محرکش را از نیروی بخار می گرفت . امروزه با دیدن ایران از اولی به تولید کامپیوتری رسید . در چارچوب سرمایه داری و براساس انگیزه سود نمی توان چنین جهشی را تحقق داد . به برنا مریزی اقتصادی در از مدت نیاز مند است . به همین دلیل ، رشد نیروهای مولده در ایران هم اکنون در تضاد با مالکیت خصوصی بیرون است تولید قرار گرفته است .

بدون لغای مالکیت خصوصی و بدون اقتصاد دبا برنامہ ، صنعتی شدن کشور عقب مانده ای نظیر ایران غیر ممکن است . و اگر جهش لازم تکنولوژیک برداشته نشود ، قادر نخواهد بود سهم عمده ای از بازار جهانی را به خود اختصاص دهد . بدون چنین سهمی از بازار بین المللی ، نمی توان بر اساس بازارهای محدود داخلی در کشورهای عقب افتاده ، از تکنولوژی مدرن در تولید استفاده کرد . هر تکنولوژی خاصی با خود مقیاس مشخصی از تولید را به همراه دارد . نمی توان در تولید خرد از کامپیوتر استفاده کرد . زیرا از نظر اقتصادی به صرفه نیست . امروزه ، استفاده از تکنولوژی پیشرفته ، نیازمند مقیاس تولیدی ای به مراتب بزرگتر از آنست که با زار ملی قادر به جذب محصول آن باشد . پس ، به دلایل فوق (دلایل فرعی تری شمار) ، استقرار اقتصاد دبا برنامہ نیز یکی از تکالیف انقلاب ایران است .

از اینرو ، جامعه ایران جامعه ای است با تضادهای مرکب و انقلاب ایران انقلابی است با تکالیف مرکب . تضاد کار و سرمایه در ایران اساسی است ، زیرا ایران در بازار جهانی سرمایه داری در غمام شده است . و این تضاد در این بازار اساسی است ، زیرا که انحصارات عظیم سرمایه داری بر آن مسلطند . اما ، در آن واحد ، تضادهای میان نیروهای مولده در حال رشد و مناسبات تولیدی ماقبل سرمایه داری نیز در ایران وجود دارند . و به همین خاطر ، انقلاب در کشورهای تطبیق ایران بسیار انفعال آمیز تر است و میزان شرکت مردم در آن نیز بسیار وسیع تر و توده ای تر است (در مقایسه با انقلاباتی که ناشی از چنین تضادهای مرکبی نیستند) .

برای حل مسائل انقلاب در ایران ، بنا بر این ، باید مجموعه ای از تکالیف انجام شوند . قبلاً اشاره کردم ، جامعه ایران را نمی توان به چندین وجه تولید متغایر که در کنار یکدیگر همزیستی می کنند و به اصطلاح با یک سلسله ارتباطات به یکدیگر متصل شده اند ، تقسیم کرد . در چارچوب وجه تولید واحد اجتماعی تضادهای مرکب وجود دارند . نمی توان یکی از این تضادها را در یک دوره حل کرد ، و دیگری را در دوره بعد . بدون رفع همگانی این تضادها ، هیچ تضادی حل نخواهد شد . انجام موفقیت آمیز هر یک از تکالیف ، مستلزم انجام همه تکالیف است . والا هیچ مشکلی حل نخواهد شد .

بر اساس نکات فوق ، اکنون می توان انقلاب ایران را مشخص کرد . البته ، این که وجه مشخصه کنونی انقلاب ایران از لحاظ تاریخی از چه زمانی چنین بوده مجدداً ماله ای مهم است . اما ، فعلاً به این بحث نپردازیم . فقط دوره اخیر ، یعنی دوره پس از " انقلاب سفید " را در نظر بگیریم . البته ، در این مورد نیز ما نظر داریم ، اما ، فعلاً از حوصله بحث امروز خارج است . نکاتی که توضیح دادم ، از " انقلاب سفید " به بعد هر چه بیشتر برجسته شده اند . بنا بر این ، تکالیف انقلاب

ایران مرکبند و طبقه ای که قدرت دولتی را در اختیار دارد ، بورژوازی است . پس ، واضح است که انقلاب ایران فقط می تواند یک انقلاب کارگری باشد . بدین معنی که فقط طبقه کارگری تواند مجموعه این تضادها را حل کند . و فقط طبقه کارگری تواند قدرت بورژوازی را سرنگون کند و آن را با یک قدرت جدید انقلابی جایگزین سازد . و فقط طبقه کارگر از آن رادیکالیسم انقلابی لازم برای بسیج یار توده های حمتکش و مستمده جهت انجام وظایف انقلاب برخوردار است . بدین ترتیب ، هم بدین معنی که پرولتاریا رهبر انقلاب است و هم از این لحاظ که دولتی که پس از سرنگونی دولت موجود می باید مستقر شود ، دولتی پرولتری* است ، انقلاب ایران یک انقلاب پرولتاریائی است .

و این مفهوم از انقلاب کارگری باید روشن باشد . امروزه بسیاری از رفقای گروه های مختلف چپ ، مفهوم انقلاب کارگری را بکار می برند ، اما ، بدون آن که بسبب قدرت دولتی که پس از انقلاب مستقر می شود ، دولتی کارگری خواهد بود . آنها قبول ندارند که در این دولت ، اکثریت (از لحاظ قدرت) در دست طبقه کارگر خواهد بود . این مفهوم ، با برداشت مارکسیستی از انقلاب کارگری مغایر است . رهبری کارگری باید همراه قدرت دولتی کارگری باشد . این دو را نمی توان از یکدیگر جدا کرد . رفقای که معتقدند می توان انقلاب کارگری بدون دولت کارگری داشت ، در واقع ، به یک تجدیدنظراناسی در مارکسیسم دست زده اند .

در ضمن ، دقیقاً به این دلیل که انقلاب ایران انقلابی کارگری خواهد بود ، انقلاب سوسیالیستی نیز هست . انقلاب سوسیالیستی بسا تسخیر قدرت توسط پرولتاریا آغاز می شود . انقلاب سوسیالیستی انقلابی است که یک دوره طولانی را در بر می گیرد . تنها تفاوت مقوله ای آن با انقلاب کارگری در این است که اولی آغاز زود می را نشان می زند . بنا بر این رفقای که می گویند انقلاب ایران انقلاب دموکراتیک پرولتری است ، باید منظور خود را روشن کنند . اگر فرض اینست که در دولت بعد از انقلاب ، سلطه در دست طبقه کارگر است ، پس این یک انقلاب سوسیالیستی است و نه دموکراتیک . اگر برای استقرار این دولت ، باید قدرت دولتی بورژوازی سرنگون شود ، این یک انقلاب دموکراتیک نیست .

نکنه بعدی اینست که دولت کارگری ، البته ، باید متکی بر یک نظام شورائی باشد . این ما را در پی مستقیمی به بحث " مرحله انقلاب " ندارد . اما ، در هر حال باید روشن باشد . قدرت دولتی کارگری باید از طریق ارگانهای خود سازمانده ای اعمال شود ، و نه از طریق حزب . منظور ما از دولت کارگری چنین چیزی است . والا ، مثلاً در چین هم گفته می شد " انقلاب دموکراتیک به رهبری پرولتاریا " که سپس به اصطلاح بطور مالمت آمیز به انقلاب سوسیالیستی اشتغال یافت . در واقع ، در هیچ یک از این دودوره هیچ گونه تفاوتی در ماهیت دولت پدیدار نشد . در هر دوره ، قدرت در دست حزب کمونیست چین بود . حزب به نما یندگی از طرف طبقه کارگری تواند برای اداره ارگانهای حکومتی انتخاب شود . اما ، ارگانهای مستقیم اعمال قدرت می باید خود شوراهای کارگران و زحمتکشان باشند .

از این لحاظ ، شعار حداقل انقلاب ایران ، شعار جمهوری شورائی است . زیرا مسلمانان و غیرتاریکات فوق را بپذیریم ، هیچ گونه شعار مرکزی دیگری نمی توانیم طرح کنیم . البته ، شعارهای (خواست های) اقتصادی و سیاسی دیگر متنظر بر تکالیف انقلاب وجود دارند . اما ، این جا منظور شعار مرکزی حکومتی است . شعار حکومتی ، شعاری است که به اصطلاح در رأس برنامہ انقلابی است . نحوه بیان و طرح آن در مراحل مختلف پروسه انقلابی می تواند متفاوت باشد . ولی در همه حال مرکزی است .

* دولتی پرولتری بدین معنی که در آن قدرت اساساً در دست طبقه کارگر است . هر چند که پرولتاریا می تواند نمایندگان سایر لایه های زحمتکش را در آن سهم باز د .

این دولت کارگری باید تکالیف مرکب انقلاب را انجام دهد .
هم تکالیف دموکراتیک را انجام دهد و هم از بورژوازی بزرگ خلع بپدکند و
اقتصادی را مستقر سازد ، و هم شرایط را برای انتقال به سوسیالیسم
آماده سازد . * انقلاب کارگری هر یک از این تکالیف را بنا به شرایط
مناسب هر یک انجام خواهد داد . برخی زودتر ، و برخی دیرتر و برخی به
صورت مرکب و همزمان .

متحدین پرولتاریا در این انقلاب کیستند ؟ نخست با یدروشن
کردن متحدین برای چه عملی . در مراحل مختلف رشد یک مبارزه انقلابی
(چه قبل از تسخیر و چه پس از آن) پرولتاریا می تواند با هر طبقه ای در
اتحاد عمل های مشخص شرکت کند . این ، هیچ گونه ایراد صولی دربر
ندارد . اما ، پرولتاریا نمی تواند با لایه های بورژوازی برای تسخیر
قدرت دولتی که در دست بورژوازی است ، متحد شود . بنا بر این اگر
منظور از متحدین پرولتاریا لایه ها و طبقاتی هستند که با یدبا پرولتاریا
در سرنگونی دولت موجود و در تسخیر قدرت سیاسی شرکت شوند ، از آنجا
که دولت فعلی بورژوازی است ، فقط می توانند دهقانان فقیر و نیمه
پرولتاریا باشند . هیچ لایه اجتماعی دیگری از این لحاظ مشخص متحد
پرولتاریا نیست . هر چند که گفتم ، در مورد مسائل دیگر ، پرولتاریا و
حزب پرولتاریا می تواند ، در صورت لزوم ، با خرده بورژوازی و یا حتی
لایه های از خرده بورژوازی بر مسائل مشخص وارد اتحاد عمل شود . اما ،
این جا هم ، با حفظ کامل استقلال برنامهای و فقط به صورت اتحاد در عمل
(و نه اتحاد بر سر برنامه ، سیاسی مشترک) .

تاکتیک های اساسی پرولتاریا در این جنگ نیز واضحند : مبارزه
قاطع علیه بورژوازی و بخشی ساختن لایه های فوقانی خرده بورژوازی .
و از طریق این مبارزه ، جلب دهقانان فقیر و نیمه پرولتاریا برای حل
مسائل دموکراتیک انقلاب (و بنا بر این ، جلب آنان به صورت تسخیر
قدرت توسط پرولتاریا) .

ساله آخری اینست که آیا پس از این انقلاب ، جامعه سوسیالیستی
ایجاد خواهد شد یا خیر . واضح است که سوسیالیسم یک مرحله ملی
نیست . سوسیالیسم فقط در مقیاس بین المللی قابل دسترسی است .
در یک کشور عقب افتاده می توان ساختن سوسیالیسم را آغاز کرد ، بدین
معنی که سالوده های این اقتصاد را بنا نهاد (نیروهای مولده را رشد
داد ، اقتصاد را برنامهریزی مستقر کرد و زمینه های آغاز ساختن سوسیالیسم
را فراهم کرد) ، اما نمی توان در چارچوب یک کشور این ساختن را به
اتمام رساند . سوسیالیسم فقط در یک مقیاس بین المللی پیروز خواهد
شد .

این ها ، بطور کلی ، خلاصه ای از مواضع ما بودند . به این مواضع
ایراداتی گرفته می شود که در اینجا به عمده ترین شان می پردازیم .

* * *

اولین ایراد اساسی اینست که می گویند : از آنجا که در ایران
سلطه امپریالیسم ساله عمده ای است ، بنا بر این ، ساله جلب
لایه های بورژوازی در انقلاب ایران حیاتی است و به همین دلیل انقلاب
ایران نمی تواند ، انقلابی سوسیالیستی باشد ، بلکه انقلابی است ،
دموکراتیک و ملی . حال این که لایه های بورژوازی مورد نظر کدامند ،
برای هر گروهی متفاوت است . برخی می گویند : " بورژوازی ملی " ،
اما ، بخصوص پس از فلاکتی که خمینی ، بازرگان و غیره با آوردند ،
دیگر کمتر کسی از مقوله " بورژوازی ملی " صحبت می کند . امروزه رسم
اینست که بگویند ، خرده بورژوازی که شامل لایه های فوقانی خرده بورژوازی
نیز می شود . که البته این ها نیز در هر حال جزئی از لایه های بورژوازی

* تکالیف دموکراتیک انقلاب شامل حل مساله ارضی ، مساله
ملی ، مساله زنان ، مساله رژیم دموکراتیک (منجمه تشکیل مجلس
موسسان) و غیره است . و تکالیف ضد امپریالیستی ضد سرمایه داری آن
منجمه شامل استقرار اقتصاد دیموکرسی ، اعمال کنترل کارگری بر تولید
و توزیع ، و آماده سازی شرایط برای استقرار خود مدیریت کارگری است .

هستند . در هر حال ، به خاطر جلب اینان انقلاب باید " دموکراتیک " باشد .
در پاسخ به این ایرادات من نمی خواهم سخنان رفیق قبلی
(سخنان از سازمان وحدت کمونیستی) را تکرار کنم . بسیاری از نکات
آن مورد توافق من نیز هست و رفقا می توانند ، آن پاسخ را به حساب
من هم بگذارند ! صرفا چند نکته اضافی را ذکر می کنم .

اولا ، یوغ امپریالیسم بطوریکه من به گردن همه طبقات نیفتاده
است . کسانی که بخاطر مبارزه با سلطه امپریالیسم وحدت طبقاتی را
تبلیغ می کنند ، یک نکته ساده را در نظر نمی گیرند : بورژوازی بومی
تا جایی که به مبارزه واقعی علیه امپریالیسم دست بزنند ، اهداف شخصی
را دنبال می کند . البته ، بگذریم که در دوره کنونی امپریالیسم ، به
دلیل تغییراتی که در خود نظام جهانی امپریالیستی ایجاد شده (پس از
جنگ جهانی دوم) ، دیگر چنین مبارزاتی دیده نمی شود (امروزه همه
جا بورژوازی بومی شریک کوچک بورژوازی امپریالیستی است) . اما
فرض کنیم ، چنین مبارزه ای صورت بگیرد . واضح است که هدف بورژوازی
از این مبارزه فقط تجدید توزیع ارزش اضافه ای است که از زحمات دهقانان
این کشور غصب می شود . هیچ گونه دلیل دیگری نمی تواند در میان نباشد .
دعوی بورژوازی بومی با امپریالیسم بر سر هم بیشتری از استثمار
پرولتاریاست . اما ، پرولتاریا علیه امپریالیسم برای الغای نظام
استثمار می جنگد . این دو هیچ گونه اشتراک منافی با یکدیگر ندارند .

بنا بر این ، حتی اگر بپذیریم که ساله عمده انقلاب ایران
سلطه امپریالیسم (به معنی قدیمی کلمه) است و بورژوازی بومی نیز
علیه آن می جنگد ، باز نمی توانیم بپذیریم که این دو طبقه با یکدیگر
این جنگ با یکدیگر اشتراک کنند . هنگامی که در انقلاب روسیه از صورت
وحدت دهقانان با کارگران صحبت می شد . صحبت بر اشتراک واقعی
منافع این دو بود . پرولتاریا در سرنگونی نظام فئودالی در روسیه
ذینفع بود . بنا بر این می توانست با تمام دهقانان متحد شود . سرنگونی
فئودالیسم و رشد نیروهای مولده به نفع پرولتاریا نیز بود . اما در رابطه
با ساله امپریالیسم این نکته صدق نمی کند . بورژوازی (هیچ لایه ای
از آن) ، هرگز برای سرنگونی نظام امپریالیستی نمی جنگد و پرولتاریا
هرگز اشتراک منافی با لایه های بورژوازی در مبارزه برای سرنگونی
امپریالیسم ندارد . و وحدت این دو طبقه غیرممکن است (تا چه رسد بخاطر
آن " مرحله انقلاب " را تغییر دهیم) .

لنین برای کسانی که به این گونه " تاکتیک " ها متوسل می شوند ،
نوشت :

" روش همیشگی اپورتونیست ها اینست که اثبات کنند معتدلترین
شعارها معقول ترین شیوه است ، زیرا که بیشترین تعداد از عناصر اجتماع
را متحد می سازد . "

" خیر رفقا ! در محاسبات سیاسی مسائل قدری پیچیده تر از صرف
تجمع همه نیروهای مخالف هستند . "

" اضافه کردن مخالفین متزلزل و خائن به عناصر واقعاً انقلابی
ورژمنده نه تنها همیشه منجر به جمع بزرگتری نمی شود ، بلکه ، معمولاً به
معنای کاهش نیروهاست " .

(بحران سیاسی ، و رشکستگی تاکتیکهای اپورتونیست ها : ج ۱ ، ص
۷ - ۱۵۶) .

در مبارزه علیه امپریالیسم نیز (همان طور که تجربه با رها شده است
کرده است) ، افزودن لایه های بورژوازی به لایه های پرولتری دقیقاً
به معنای کاهش نیروی پرولتری است . زیرا اهداف مبارزه ایسن دو
متفاوت است .

ثانیا ، مفهوم امپریالیسم هنوز بطور دقیق در چپ ایران جا
نیفتاده است . امپریالیسم چیزی نیست که از طریق مثنی توپ و تانک
و عده ای از افراد سلطه خود را حفظ می کند . اگر این وسائل را از دستش
بگیریم و همه افراد و جاسوس هایش را بزنند ، بیفکنیم ، حاکمیتش از میان
نخواهد رفت . اگر چنین بود ، شاید می توانستیم برای این کار

لایه‌های از بورژوازی نیز متحدشویم. اما این طور نیست. امپریالیسم، از طریق تشکیل دولت‌های بورژوازی و مسلط ساختن مناسبات تولیدی سرمایه‌داری، برکشورهای عقب‌افتاده حکومت می‌کند. بدون سرنگونی این دولت و بدون سرنگونی مناسبات تولیدی حاکم، خلع پادشاه امپریالیسم ممکن نیست. لایه‌های بورژوازی در چنین عملی سهیم نخواهند شد و در مقابل انقلاب خواهند ایستاد. همان‌طور که تجربه انقلاب اخیر ایران به‌رای العین نشان داده‌است که چگونه لایه‌های بورژوازی در برابر انقلاب ایستادند. حتی تحتانی‌ترین و رادیکال‌ترین شان.

ثالثاً، برای حل تکالیف دموکراتیک انقلاب (مسأله ارضی، ملی، دموکراسی و غیره) باید بورژوازی ایران سرنگون شود. دولت این طبقه‌سدر راه حل مسائل انقلاب است. فقط هنگامی می‌توان مسأله ملی را در ایران حل کرد که دولت متمرکز بورژوازی و ارتش ملی آن نباشد. هیچ لایه‌ای از بورژوازی به این کار رضایت نخواهد داد. در مورد مسأله ارضی نیز وضع همین‌طور است. این مسأله امروزه البته بسیار پیچیده‌تر از گذشته شده. بخش‌های اراضی ایران تحت نفوذ مناسبات تولیدی سرمایه‌داری قرار گرفته‌اند. اما، هنوز، برخلاف تصویری از گروه‌ها، مسأله دموکراتیک ارضی در ایران وجود دارد. اما، برای حل این جنبه از مسأله ارضی نیز باید سرمایه‌داری در ایران سرنگون شود. برای بسیج منابع مالی لازم برای کمک به دهقانان باید از بورژوازی خلع بید شود. والا رشد نیروهای مولده در روستا غیر ممکن خواهد بود. مسأله دموکراسی نیز به همین‌گونه است. بدون سرنگونی بوروکراسی عظیمی که دولت بورژوازی بر آن متکی است، چگونه می‌توان به خواست جمهوری دسترسی یافت (انتخابی بودن همه مناصب دولتی). گفتیم، دقیقاً به همین دلیل (ترکیب این تضادها) شرایط سیاسی در ایران به این شدت انفجار پذیر است. حتی رژیم‌خیمینی که لاقلاً در دوره اولیه شاید از پشتیبانی بیش از ۷۰ الی ۸۰ درصد جمعیت برخوردار بود، نمی‌توانست به یک نماینده مخالف اجازه ورود به مجلس بدهد. حتی لایه‌های بورژوازی با پایه‌های مردمی وسیع از دموکراسی وحشت دارند. بنا بر این، چگونه می‌توان با بورژوازی علیه امپریالیسم وحدت کرد؟ امپریالیسم دقیقاً از طریق قدرت دولتی همین نیروهای اجتماعی حسل تکالیف دموکراتیک انقلاب در ایران را به تعویق انداخته‌است. ضد امپریالیسم قلابی بورژوازی دقیقاً تبلور شکل ویژه ادغام افسران در اقتصاد جهانی سرمایه‌داری است.

و امروزه این مطلب دیگر یک بحث صرفاً تئوریک نیست. تجربه انقلاب به‌نقد ثابت کرده‌است. سرنوشت فدا امپریالیسم نوع خیمینی را دیدیم. سرنوشت فدا امپریالیسم "شورای ملی مقاومت" را نیز همین امروز می‌بینیم. خیمینی لاقلاً تا قبل از قیام حرف زید می‌زد. این یکی هنوز به‌جائی نرسیده با امپریالیسم بازش‌هایش را کرده‌است. هم اکنون با تمام وسوسه‌های دموکراسی اروپا روی هم ریخته‌اند. این واقعیت راه‌هم می‌دانند. و این‌ها معرف به اصطلاح "رادیکال‌ترین" لایه‌های بورژوازی در ایران‌اند. بنا بر این، در دوران کنونی، و بویژه در کشوری مثل ایران، صحبت از این که به‌خاطر مبارزه علیه امپریالیسم با پادشاه بورژوازی متحد شد، نادیده گرفتن این تجربه مملوس انقلاب است.

ایراد دومی که به موضع انقلاب سوسیالیستی در ایران گرفته می‌شود، اینست که در ایران پرولتاریا فقط اقلیت کوچکی از جمعیت را تشکیل می‌دهد و باید لایه‌های وسیع خرده بورژوازی را به خود جلب کند. بنا بر این، انقلاب نمی‌تواند سوسیالیستی باشد. به این ایراد نیز به‌نظر ما دو ایراد اساسی وارد است.

اولاً، پرولتاریا برخلاف وزنه‌ای قلیل عددی از قدرت اجتماعی عظیمی برخوردار است. قدرت متمرکز اقتصادی دردست پرولتاریاست. و این واقعیت را انقلاب ایران ثابت کرد. آن چه کم‌رژیم‌شاه را شکست، خیمینی و نظایر آن‌ها بانی آن نبود. این نظایر در ۱۶ شهریور به بن بست رسیدند. ۱۷ شهریور معرف این بن بست بود. در واقع، در همان زمان، نیروهای طرفدار خیمینی در حال بازسازی بودند. بازسازی

هم‌کردند، با ارتش و ساواک و با امپریالیسم، برای سهیم شدن در قدرت. آن چه قیام را ممکن ساخت، خیمینی نبود. این اعتصاب عمومی سیاسی طبقه کارگر بود که کم‌رژیم‌شاه را شکست. اعتصاب عمومی چهار ماهه که قدرت اقتصادی دولت بورژوا در ایران را فلج کرد. (واضع انقلابی ناشی از آن عاقبت منجر به قیام می‌شد). و این تجربه، مشخصاً انقلاب ماست. آن چه شکست انقلاب نامیده می‌شود نیز مترادف است با سرکوب پرولتاریا و کنارگیری اجباری شوراهای کارگری از صحنه مبارزات سیاسی.

از طرف دیگری بینیم که رژیم‌خیمینی به‌انگای کنترلی که بر بخش عمده‌ای از صنایع مستقر کرده، قدرت عظیم اقتصادی و اجتماعی را در جامعه در اختیار گرفته‌است. این نیروهای که به اصطلاح "پایه‌های توده‌ای" خیمینی را تشکیل می‌دهند، مگر چه کسانی هستند؟ این‌ها همان‌هایی هستند که به‌شکرانه این کنترل پول مفت می‌خورند. تصرف منابع اقتصادی ایران به‌رژیم‌آخوندی چنین قدرتی داده‌است. بی‌شک، در دست پرولتاریا، این منابع موجب قدرت عظیم‌تری خواهند شد. و این قدرت به مراتب بیشتر از آن است که وزنه‌ای عددی پرولتاریا اجازه می‌دهد.

به علاوه، رادیکالیسم انقلابی پرولتاریا غیرقابل مقایسه با طبقات دیگر است. رادیکالیسمی است منطبق با تکالیف انقلاب. و با مجموعه این تکالیف، پرولتاریا تنها طبقه‌ای است که می‌تواند در مبارزه قاطع علیه بورژوازی اکثریت عظیم جمعیت را به خود جلب کند. پرولتاریا متفکین بسیاری دارد. آن‌هایی که اکثریت لایه‌های خرده بورژوازی وائی و ضرورت جلب آنان صحبت می‌کنند، ظاهراً فراموش کرده‌اند که همین توده دهقانان فقیر و نیمه پرولتاریا اکثریت عظیم جامعه ایران را تشکیل می‌دهند. مسأله این نیست که اینها چند صد هزار نفرند، و بسی در مقابل آنها میلیون‌ها نفر خرده بورژوا داریم. کاملاً برعکس. بنا بر پشتیبانی این لایه‌ها، پرولتاریا به‌نقد اکثریت جمعیت را به دنبال خود خواهد داشت. این واقعیت را نباید فراموش کرد. پرولتاریا چنانچه خواست‌های دموکراتیک این لایه‌ها را در برنامۀ خود جای دهد و بی‌شک انقلابی برای تحقق شان مبارزه کند، مطمئناً نه تنها اینان بلکه متفکین دیگری نیز خواهد داشت. ملیت‌های ستمدیده نیز متحدی پرولتاریا هستند. زیرا پرولتاریا برای حق تعیین سرنوشت می‌جنگد. لایه‌های وسیعی از زنان ایران نیز به پرولتاریا خواهد پیوست. زیرا پرولتاریا برای آزادی زنان مبارزه می‌کند. بنا بر این، پرولتاریا متحدین بسیاری دارد. رفقا نگران این مسأله نباشند و در اردوگاه بورژوازی به دنبال متحد برای پرولتاریا نگردند!

ثانیاً، در شرایط وجود دولت بورژوا، اصولاً جلب اکثریت خرده بورژوازی به انقلاب غیر ممکن خواهد بود. رفقا این نکته بسیار مهم را فراموش می‌کنند. دولت چیزی نیست که از آسمان پائین آمده و با یک عده آدم مسلح مشغول زورگویی است. دولت، از طریق دفاع از یک سلسله مناسبات مشخص تولیدی، متکی بر یک سلسله لایه‌های مشخص اجتماعی است. لایه‌های خرده بورژوازی در حفظ دولت بورژوازی ذینفع‌اند. آن‌ها هرگز به سرنگونی آن رضایت نخواهند داد. ممکن است به‌کنار گذاشتن اجزائی از آن جلب شوند. ممکن است رئیس ساواک را برادران تندوفسرد دیگری را به‌آزاد نموب‌کنند. ولی هرگز حاضر به انهدام دولت بورژوا نخواهند شد. بنا بر این، تحت شرایطی که دولت بورژوازی شده‌است، به هیچ وجه نمی‌توان توقع داشت که پرولتاریا بتواند قبل از تسخیر قدرت اکثریت توده خرده بورژوازی را به خود جلب کند. تنها پس از سرنگونی بورژوازی و نابودی دولت آن است که شرایط لازم برای جلب لایه‌های خرده بورژوازی فراهم خواهد شد. در واقع، نفوذ بورژوازی و سازشکاران خرده بورژوا در میان صفوف پرولتاریا، دهقانان فقیر و نیمه پرولتاریا را خرد می‌کند. بورژوازی است. تا قبل از سرنگونی دولت بورژوازی، جلوگیری از این نفوذ حتی در میان پرولتاریا دشوار است، تا چه رسد به این که پرولتاریا بخواهد اکثریت خرده بورژوازی را نیز به خود جلب کند. این حقیقت را تجربه انقلاب روسیه اثبات کرده‌است. پرولتاریا، فقط پس از کسب قدرت دولتی، یعنی در شرایط استقرار دولت کارگری، توانست لایه‌های وسیع دهقانانی را به خود جلب کند. در باره این تجربه می‌توان به نقل قول‌های

"پرولتاریا، فقط پس از کسب پیروزی، فقط پس از تسخیر دولتی، یعنی پس از سرنگون کردن بورژوازی و رها ساختن تمام مردم زحمتکش از یوغ سرمایه، و پس از آن که در عمل فواید ناشی از قدرت دولتی پرولتری را نشان داد، این بخش‌های جمعیت (نیمه پرولترها و دهقانان کوچک) را به خود جلب خواهد کرد، و می‌تواند جلب کند."
(طرح پاسخ حزب کمونیست شوروی به حزب مستقل سوسیال دموکراتیک آلمان، ج ۳۰، ص ۲۴۰)

و یاد در جایی دیگر:

برای جلب اکثریت جمعیت به جانب خود، پرولتاریا باید اولاً بورژوازی را سرنگون سازد و قدرت دولتی را تصاحب کند. ثانیاً قدرت شورائی را مستقر کند و دستگاه کهن را درهم بشکند. تا بدین وسیله، حاکمیت اعتبار و نفوذ بورژوازی و سازشکاران خرده بورژوا را در میان مردم کاملاً غیر پرولتری از میان ببرد. ثالثاً، به واسطه ارضای خواست‌های اقتصادی اکثریت توده‌های غیر پرولتری از طریق انقلابی و به قیمت منافع استثنا رگران، نفوذ بورژوازی و سازشکاران خرده بورژوا را کاملاً منهدم سازد.

* (انتخابات مجلس موسسان و دیکتاتور پرولتاریا، ج ۳۰، ص ۲۶۶)

و در خود انقلاب روسیه می‌بینیم که شرط پیروزی انقلاب (تسخیر قدرت) در جلب اکثریت وسیع توده‌های دهقانی نبود. چه کسی و کجا چنین ادعائی کرده است؟ خود لنین برای اثبات این که با بدقیقاً اکتبر سازمان یابدمی نویسد:

"اکثریت عناصر انقلابی فعال در دوشهر عمده به اندازه کافی برای جلب بقیه مردم بزرگ است"
(بلشویک‌ها با بدقیقاً قدرت دولتی را تصرف کردند، ج ۲۶، ص ۱۹)

یعنی، از آنجا که در پیتر و گرادومسکو، در شورا‌های کارگری سربازی، اکثریت به جانب بلشویک‌ها جلب شده بود، لنین اطمینان داشت که "بقیه مردم" نیز از قیام حمایت خواهند کرد. پس، او معتقد بود که باید در این "دوشهر عمده" قدرت تصرف شود، سپس، پس از استقرار دولت کارگری و از آنجا که دولت کارگری بطور عینی نتواند توده‌های وسیع مردم زحمتکش است، "بقیه مردم" طبعاً جلب خواهند شد. بنا بر این، رفقا‌ئی که ایراد فوق را طرح می‌کنند، بهتر است به تجربه انقلاب روسیه نیز رجوع کنند.

ایراد سوم اینست که گفته می‌شود، پیش شرط‌های مادی سوسیالیست در ایران فراهم نیست (پس، انقلاب نمی‌تواند سوسیالیستی باشد)، اما، این که بدیهی است! تمام بحث ما نیز درباره همین مسأله است که در چارچوب نظام امپریالیستی و تحت شرایط سرمایه‌داری، نیروهای مولده در کشورهای عقب افتاده نمی‌توانند رشد چندانی بخود ببینند. به همین دلیل است که این کشورها عقب افتاده‌اند! بدون سرنگونی سرمایه‌داری، هرگز پیش شرط‌های مادی لازم در ایران ساخته نخواهد شد. ۷۰ سال دیگر نیز منتظر بنشینیم، تفبیر کیفی در وضع فعلی ایجاد نخواهد شد. (در دوران انحطاط سرمایه‌داری) دقیقاً برای آن که بتوانیم پیش شرط‌های مادی برای سوسیالیسم را در ایران فراهم سازیم، باید دولت بورژوازی را سرنگون کنیم و سرمایه‌داری را از میان برداریم (و اقتصاداً دنیا بر نامه تحت کنترل طبقه کارگر مستقر سازیم. فقط از این طریق می‌توان دست امپریالیسم را کوتاه کرد و نیروهای مولده را رشد داد).

ثانیا، قبلاً گفتم، اصولاً نمی‌توانیم سوسیالیسم را در ایران

* این جنبه از بحث که بسیار مهم است، در مقاله "استراتژی و تاکتیک انقلابی" (نشریه سوسیالیسم و انقلاب، شماره ۴) به تفصیل توضیح داده شده. برای توضیح بیشتر به آن رجوع شود. (همچنین برای جنبه‌های دیگر از بحث "مرحله انقلاب")

به تنهایی بسازیم. سوسیالیسم با بدقیقاً سوسیالیسم ساخته‌شود (و در این مقیاس، پیش شرط‌های مادی سوسیالیسم نه تنها آماده‌اند، بلکه از شرط آمادگی به گندیدگی رسیده‌اند). انقلاب ایران (همانند هر انقلاب دیگری) فقط آغازی خواهد بود برای رشد پیرویه انقلاب جهانی. تا زمانی که انقلاب سوسیالیستی در کشورهای عمده سرمایه‌داری پیروز نشده، امکان ساختن موفقیت آمیز جامعه سوسیالیستی وجود نخواهد داشت. این یک واقعیت مسلم است. نه تنها در ایران نمی‌توان به تنهایی به سوسیالیسم رسید، بلکه در انگلستان نیز. در پیشرفته‌ترین کشورهای نیز اگر قرار باشد سوسیالیسم فقط در یک کشور ساخته شود، در واقع نیروهای مولده نه تنها پیشرفت نخواهند کرد که به عقب باز خواهند گشت. بنا بر این، ایراد فوق نیز وارد نیست.*

السته، ایراد دیگری هم معمولاً به موضوع ما گرفته می‌شود که در حقیقت ارزش گفتن ندارد. اما، در هر حال، تکرار می‌شود، پس باید نیست اشاره کنیم، و آن هم اینست که می‌گویند همه این بحث‌ها به کنار، موضع شما تروتسکیستی است! بسیار خوب! اولاً، اگر این مواضع درستند و تروتسکیستی نیز هستند، پس بر او تروتسکی! ثانیاً، برای هر کسی که بحث تروتسکی در مورد انقلاب روسیه را مطالعه کرده باشد واضح است که در آنجا صحبت از شرایطی است که دولت تزاری (دولت ماقبل سرمایه‌داری) وجود دارد. در صورتی که بحث ما مربوط به شرایطی است که در مقابل ما دولت بورژوازی قرار دارد. بنا بر این، اصلاً دودوره متفاوتهند. بحث لنین در دوتا کتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب روسیه و بحث تروتسکی در نتایج و چشم اندازها، هیچ یک ربط مستقیمی به شرایط فعلی ما در ایران ندارند. واضح است که ما باید از زاویه کاملاً متفاوتی به مسأله انقلاب ایران برخورد کنیم. +

ثالثاً، واضح است که در این جا صرفاً مسأله نظریات تروتسکی در میان نیست. این مواضع در نوشته‌های خود ما رکن نیز ریشه دارد. سخنران قبلی نیز به آنها اشاره کرد. من فقط به یکی دو نمونه تکمیلی دیگر اشاره می‌کنم. مثلاً، فهم این مسأله که چگونه در اشد اغما ما ایران در بازاری جهانی سرمایه‌داری، تضاد کار سرمایه به ایران منتقل می‌شود و تضاد اساسی می‌گردد، ظاهراً برای برخی از رفقا دشوار است. خیلی‌ها هنوز این نکته را قبول ندارند و می‌گویند: اگر شما می‌گوئید در ایران تضاد کار سرمایه‌داری است، پس این دهات چه می‌شوند، پس این توده وسیع خرده بورژوازی چه می‌شود، پس این ۳۰۰۰ نقل قولی از مارکس ذکر می‌کنم که نشان می‌دهد، خود ما رکن به این مفهوم انتقال تضاد اشاره کرده‌است:

"بر اساس دیدگاه ما، منشاء تمام تصادمات در تاریخ در تضاد میان نیروهای مولده و اشکال مرادده ((مناسبات تولیدی)) نهفته است. در ضمن، برای آن که این تضاد در یک کشور به تصادم بینجامد، الزاماً نباید به حدود نهائی "رشد" خود رسیده باشد. رقابت با کشورهای صنعتی پیشرفته‌تر، به دلیل مرادده بین المللی، برای تولید تضاد مشابهی در کشورهای عقب افتاده‌تر از لحاظ صنعتی کافیست."
(ایدئولوژی آلمانی، ج ۵، ص ۵ - ۷۴)

* برای توضیح بیشتر این مبحث نیز به مقاله "استراتژی و تاکتیک انقلابی" رجوع شود.

+ در ضمن، سوء تفاهم نشود. تحلیل تروتسکی از انقلاب روسیه در نتایج و چشم اندازها در اثبات این نظریه که انقلاب دموکراتیک (انقلاب علیه تزار) منجر به تصرف قدرت توسط پرولتاریا و در نتیجه آغاز انقلاب سوسیالیستی خواهد شد، ارزشمند است و مورد پذیرش ما. واقعیت انقلاب اکتبر به پیش بینی تروتسکی در این جزوه نزدیک‌تر است تا به نظر لنین در دوتا کتیک که در همان سالها نوشته شده. اما، در شرایط وجود دولت بورژوازی در ایران، ضرورت انقلاب سوسیالیستی امری است بدیهی. برای اثبات آن نیاز مستقیمی به تئوری انقلاب ما نداریم.

این بحث را مارکس در اشاره به آلمان مطرح کرده است. بنابراین، مبحث جدیدی نیست. در مارکسیزم سنت آن وجود داشته است. (و این انتقال تضاد، در آنجا ناشی از فقط رقابت است، در صورتی که امروزه مسأله ادغام در اقتصاد جهانی سرمایه‌داری نیز مطرح است).

و یاد در مورد مسأله مرکب بودن تکالیف انقلاب (مرکب بودن تضادها) در آلمان و ضرورت حل همزمان مجموعه آنها، مارکس بارها حتی قبل از انقلاب ۱۸۴۸ اشاره کرده است که دقیقاً همین نکاتی را که ما عنوان می‌سازیم، تأیید می‌کند. مثلاً، به مقدمه مارکس به نقدش بر فلسفه حقوق هگل رجوع کنیم (ج ۳، ص ۸۷-۱۷۹):

"مردم در آلمان در حال آغاز چیزی هستند که در فرانسه و انگلستان به پایان می‌رسد."

"آلمان روزی خود را در سطح انحطاط اروپایی خواهد یافت، قبل از آنکه حتی سطح رهائی اروپایی را بخود دیده باشد."

به عبارت دیگر، آلمان قبل از آن که انقلاب دموکراتیک خود را انجام داده باشد، خود را در آستانه انحطاط سرمایه‌داری و در نتیجه انقلاب سوسیالیستی خواهد یافت.

"رژیم آلمانی، نواقص متمدن دنیای مدرن سیاسی را که امتیازات آن را دارا نیست، با نواقص وحشیانه رژیم کهن - که تا حد اعلا در اختیار دارد - ترکیب کرده است."

و یاد در جایی دیگر، بسیار دقیق تر گفته است:

"درفرانسه رهائی جزئی ((رهائی تکه تکه، قدم به قدم)) اساس رهائی عمومی ((کامل)) است. در آلمان رهائی عمومی شرط غیر قابل اجتناب رهائی جزئی است. در فرانسه این ((رهائی جزئی)) یک واقعیت است. در آلمان، به دلیل غیرممکن بودن رهائی مرحله به مرحله است که ((انقلاب)) می‌باید به یک آرادی کامل منجر شود."

"برای آلمان، این انقلاب ریشه‌ای، یعنی رهائی عمومی بشریت، نیست که تخیلی واهی است، بلکه رهائی جزئی."

یعنی، اگر در فرانسه به تدریج رژیم حاکم بیشتر و بیشتر دموکراتیک شده و شرائط برای انقلاب سوسیالیستی فراهم شده، در آلمان بدون چنین انقلابی امکان رهائی جزئی نیز نخواهد بود.

"در آلمان، رهائی از قرون وسطی فقط هنگامی ممکن است که از پیروزیهای جزئی برای قرون نیز رها شویم. در آلمان هیچ قیدی شکسته نخواهد شد، مگر آن که همه نوع قید و بند شکسته شود."

و این همه را مارکس در شرایطی نوشته است که خود معتقد بود:

"در آلمان پرولتاریا تازه اکنون در حال شکل گرفتن است."

بنابراین، واضح است که مارکس (از "پیش شرط‌های مادی سوسیالیزم" مفهومی مکانیکی و تکامل‌گرایانه نداشت) و در شرایطی که در آلمان انقلاب بورژوا دموکراتیک به تعویق افتاده بود، صحبت از وجود تضادهای مرکب و ضرورت حل مرکب آنها (از طریق انقلاب کارگری) می‌کرد. این بحث را مارکس در خود انقلاب ۱۸۴۸ هرچه بیشتر پروراند (مثلاً، به خطابه مارکس در اتحادیه کمونیست‌ها رجوع شود). بنابراین، بحث ما سنت‌درازی در مارکسیزم داشته است!

این بود خلاصه ای از مواضع ما و ایراداتی که به آن گرفته می‌شود. اغلب ادعا می‌شود که این گونه مخالفت‌های طرفداران "انقلاب مرحله‌ای" با انقلاب سوسیالیستی متکی بر نظریات لنینیست و بحث‌های او درباره انقلاب روسیه هستند. بنابراین، معتقدند که لنینیسم (بلشویزم) که معرف غنی‌ترین تجربه انقلابی در دوران ماست، در واقع، نظریات ما را رد کرده است. پس نظریات لنین را بررسی کنیم و ببینیم مواضع چه کسانی را رد می‌کند. در این بخش به این مسأله می‌پردازم.

اولاً، "تئوری انقلاب مرحله‌ای" نه در لنینیسم که در کمینترن دوران انحطاط استالینیستی ریشه دارد. از کنگره پنجم و بیوزده ششم کمینترن به بعد، این "تئوری" برای توجیه سازش دولت شوروی با بورژوازی به اصطلاح "ضدامپریالیست" در کشورهای مجاور روسیه، بخصوص چین، اختراع شد. از لحاظ دقیق تاریخی منشاء این تئوری به ضرورت سازش دولت شوروی با چین کای چک و حزب کومین تانگ برمی‌گردد. از زمانی که دولت شوروی تز "سوسیالیسم در یک کشور" (بوخارین - استالین) را پذیرفت، برخورد آن به مسأله انقلاب جهانی نیز تغییر کرد. از نظر دولت استالینیستی شوروی، انقلاب جهانی صرفاً وسیله‌ای بود برای کمک به دولت شوروی و نه بالعکس. بنابراین تنها علاقه آن به انقلاب جهانی در این بود که بگرد و ببیند کدام لایه‌های بورژوازی و یا کدام دولت‌های مشخصی در همسایگی‌اش هستند که با امپریالیسم اختلاف دارند، و با وحدت و نزدیکی با آنان سپر بلایی بین شوروی و امپریالیست‌ها ایجاد کند. برای دولت شوروی نیز ابداً مهم نبود که با چه کسانی سازد. این که امروزه صحبت از "تئوری" انقلاب مرحله‌ای می‌شود، فقط بعدها و در طول بحث رایج شد. والا نخست هدف کاملاً روشن بود: سازش طبقه‌ای. بعدها ادعا کردند، بخاطر جوامع عقب مانده بود، که این "تئوری" ارائه شد. و با به دلیل وجود فلان تکالیف (ضد فئودالی ضدامپریالیستی) مطرح شد. نشانی به آن نشانی که "تئوری انقلاب مرحله‌ای" در زمان‌های مختلف و برای کشورهای متفاوتی تکرار شده است. مثلاً، در آسیا به دلیل سازش با بورژوازی ضد فرانکو مطرح شد. آنجا کشوری تحت سلطه امپریالیسم نبود. در فرانسه به خاطر سازش با دوگل علیه فاشیسم داده شد. هر جا که به دلیل برخی ملاحظات سیاسی، ضرورت سازش با بورژوازی مطرح بود، این "تئوری" را از گنج بیرون می‌کشیدند.

برنوشت این تئوری نیز اسفناک بوده است. در انقلاب چین منجر به شکست ۱۹۲۷ شد. * در دوره پس از جنگ، تحت فشار دولت شوروی مجدداً حزب کمونیست و ادار شد که با چین کای چک سازش کند و "حکومت ائتلاف ملی" تشکیل دهد. (زیر فشار انقلاب دهقان‌نشین شمال چین) این ائتلاف از هم پاشید، و برای توجیه ضرورت مبارزه با چین کای چک همان تئوری انقلاب مرحله‌ای (و بلوک چهار طبقه) این بار توسط ماو بصورت "انقلاب دموکراتیک نوین" (یعنی، به رهبری طبقه کارگر، بخوانید، به رهبری حزب کمونیست چین) "ترسیم" شد. این در واقع در نوع خود برشی بود از تئوری انقلاب مرحله‌ای استالین، اما، برشی که هنوز در همان چارچوب مرحله‌ای دیدن انقلاب باقی مانده بود. به همین خاطر به تدریج ورشکستگی این "تئوری" نیز ثابت شد. بنابراین تئوری‌های رنگارنگ "انقلاب دموکراتیک" شکل گرفت: انقلاب دموکراتیک توسعه‌یافته، انقلاب دموکراتیک مداوم، انقلاب دموکراتیک پرولتاری، انقلاب دموکراتیک اجتماعی، و غیره و غیره. هرکسی صفتی جدید به لغت دموکراتیک اضافه کرده است. اما، کماکان از مرحله دموکراتیک فراتر نمی‌روند.

پس، ببینیم خود لنین در ساره انقلاب دموکراتیک چه گفته است.

در بررسی نظریات لنین، اما، نمی‌توان یک نوشته او را مثلاً از سال ۱۹۰۳ از کل پروسه شکل‌گیری عقایدش جدا کرد. باید

* * *

مواضع او را در تمام دوره تاریخی انقلاب روسیه در نظر گرفتند. همچنین، نباید تصور کرد هرچه لنین گفته صحیح است. در خیلی موارد لنین نیز اشتباه کرده است، همان طور که مارکس هم کرده، همان طور که تروتسکی هم کرده. پیغمبر سازی از لنین در واقع یکی از ابزار است که بواسطه اش استالینیزم را به خورد چپ داده اند. لنین را پیغمبر کردند تا "وارث" دروغینش را بزرگ کنند. ایسن روش برخورد مارکسیستی به مارکسیست ها نیست. و در هر حال باید در نظر داشت که صحت همه نظریات را باید علیه خود واقعیت سنجید. نمی توانیم، امروزه نوشته ای از لنین را ساند قرار دهیم، بدون آن که به تجربه شخص خود انقلاب روسیه نگاه کنیم. باید دید، عاقبت انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ چه چیزی را نشان داد. و نه این که صرفاً لنین در ۱۹۰۵ چه گفت و چه نوشت.

در هر حال، تلاش من این خواهد بود که به اتکای روش فوق نشان دهم، بر اساس نظریات خود لنین تئوری های امروزه انقلاب مرحله ای نادرست اند.

نکته اول این که در دوره ای که لنین از انقلاب دموکراتیک صحبت می کرد، همواره منظور او انقلاب بورژوا دموکراتیک بود. لنین پرولتاریا را فریب نمی داد. او نمی گفت انقلاب مادموکراتیک است، ولی پرولتری، ولی اجتماعی. او می گفت انقلاب دموکراتیک است، و دقیقاً آنجا که دموکراتیک است، انقلابی بورژوازی است. بنابراین، کسانی که امروزه می گویند، انقلاب مادرایران دموکراتیک است، ولی بورژوازی نیست، نخست باید تضاد خود با موضع لنین را توضیح دهند. دست کم باید بپذیرند که مواضع شان ربطی به نظریات لنین ندارد. آن جا که لنین از انقلاب دموکراتیک غیر بورژوازی صحبت کرده مفهوم کاملاً متفاوتی دارد که در ضمن بحث به آن خواهیم پرداخت ("انقلاب دموکراتیک" در شرایطی که به نقد پرولتاریا قدرت دولتی را در دست گرفته است). اما در دوره انقلاب ۱۹۰۵ (که مرجع طرفداران انقلاب مرحله ای است) لنین هرگز ماهیت بورژوازی انقلاب را انکار نمی کند. نقل قول در این باره فراوان است (مثلاً، در همان دوتاکتیک) به یکی دو نمونه اکتفا می کنم:

(انقلاب در روسیه، نه تنها) "سلطه بورژوازی را تضعیف نکرده بلکه آنرا تقویت می کند". ... "از لحاظ ماهیت تاریخی خود بورژوازی است". ... "تکامل وسیع و سریع اروپائی، و نه آسیائی سرمایه داری" (راممن می سازد).

و یا، علیه ادعای اس. ا. ر. ها که می گفتند، انقلاب در روسیه دموکراتیک است، اما، بورژوازی نیست و راه را برای سوسیالیسم آماده می کند، لنین می نوشت:

"سوسیال دموکرات ها همواره این ادعا را که انقلاب دموکراتیک است، اما نه بورژوازی، مسخره کرده اند!" (سخنرانی در کنگره سوم حزب سوسیال دموکراتیک کارگری روسیه، ج ۸، ص ۳۸۴)

بنابراین، طرفداران تز "مرحله دموکراتیک" باید توضیح دهند که این مقوله را به چه مفهومی بکار می برند. لنین انقلاب را دموکراتیک می دانست، زیرا نیروی محرکه آن تضاد بین نیروهای مولده در حال رشد (در چارچوب مناسبات سرمایه داری) با دولت ماقبل سرمایه داری تزاری می دید. دولتی که محصول

* به بهانه "دموکراتیک و ملی" بودن مرحله انقلاب و ضرورت ائتلاف چهار طبقه (بورژوازی ملی، خرده بورژوازی شهری، دهقانان و کارگران)، حزب جوان کمونیست چین را وادار کردند که داخل کمیونیتانگ شود (به مثابه حزب چهار طبقه). همین حزب، کمونیست های چین را قتل عام کرد. برای بحث مفصل تر مسائل انقلاب چین رجوع شود به مقالات کندوکو درباره انقلاب چین (مثلاً، دوره اول شماره ۵). و یا به کتاب تروتسکی: بین الملل سوم پس از لنین (انتشارات طلایه)

افزونه اجتماعی را غصب می کرد و مانعی بر سر راه رشد سرمایه داری بود. آباکسانی که می گویند انقلاب ایران دموکراتیک است، نیروی محرکه انقلاب را در چنین تضادی می یابند؟ آیا در ایران تضاد اساسی میان سرمایه داری و دولت ماقبل سرمایه داری است؟ غیر از این، مفهوم انقلاب دموکراتیک بی معنی است. به نظر لنین، اتفاقاً یکی از اختلافاتش با تروتسکی دقیقاً بر سر همین مسأله بود که او می گفت تروتسکی تفاوتی میان دوران انقلاب علیه تزاریزم با دوران انقلاب علیه بورژوازی قائل نیست. * او معتقد بود که تا زمانی که مبارزه برای سرنگونی تزاریزم جریان دارد، انقلاب باید دموکراتیک باشد. (مثلاً، به مقاله سوسیال دموکراسی و حکومت موقت انقلابی رجوع شود، ج ۸)

در ضمن، البته، بلشویک ها برای رادیکال ترین شکل انقلاب دموکراتیک مبارزه می کردند، زیرا که رادیکال ترین شکل این انقلاب بهترین آلترناتیو برای پرولتاریا است، جهت تدارک انقلاب سوسیالیستی. و شکل رادیکال انقلاب بورژوازی، مستلزم سرنگونی کامل دولت تزاری و حل ریشه ای کلیه تکالیف انقلاب بود:

"دگرگونی اقتصادی و سیاسی": "خواست جمهوری، تسلیح مردم، جدائی کلیسا از دولت، حقوق کامل دموکراتیک، اصلاحات تعیین کننده اقتصادی" ((یعنی حل ریشه ای مسأله ارضی و تحقق برنامه حداقل کارگری)) (همانجا، ص ۲۸۶)

بدین ترتیب، موضع لنین درباره دیدگاه پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک روشن است: انقلاب بورژوازی است، زیرا علیه دولت غیر بورژوازی صورت می گیرد. اما، پرولتاریا باید مبارزه کند تا رادیکال ترین شکل انقلاب تحقق یابد. و درجه رادیکالیسم در انقلاب بستگی به میزان حل تکالیف انقلاب دارد. این موضع، کوچکترین شباهتی به مواضع وارشین دروغین او ندارد.

نکته دوم این است که لنین بویژه پس از سال ۱۹۰۵ معتقد بود که بورژوازی در روسیه ارتجاعی است (علیرغم بورژوازی بودن انقلاب) و این موضع در سوسیال دموکراسی آن دوران نیز ریشه داشت. مثلاً، کاتوتسکی در مقدمه چاپ لهستانی مانیفست (۱۹۰۴) نوشت: "دیگر به هیچ وجه نمی توان از بورژوازی انقلابی به هیچ مفهومی سخن گفت." و یا: "خرده بورژوازی، ارتش ضربتی ارتجاع شده است." این بحث به دنبال تحلیل سوسیال دموکراسی اروپائی از دوران تاریخی آن زمان براه افتاده بود. و بدین معنی بود که دیگر نه تنها هیچ یک از لایه های بورژوازی انقلابی نیستند. بلکه، در ضمن، آن دورانی که خرده بورژوازی از همه انقلابی تر بود، سپری شده است. لنین نیز به این مواضع اعتقاد داشت و در شرایط خاص روسیه بکار گرفت. رفقا همه از دلایل مشخصی که لنین مطرح می کرد، اطلاع دارند: ترس بورژوازی از پرولتاریا به مراتب بیشتر بود تا مخالفتش با تزار. توانائی حل مسأله ارضی را نداشت، زیرا خود بازمینداری بزرگ پیوند خورده بود. خواهان سرنگونی کامل دولت تزار نبود، زیرا که می خواست از بالا سازش کند و در قدرت سهیم شود. به این دلایل لنین بورژوازی را ارتجاعی می دانست و وحدت با آن را جایز نمی شمرد (حتی در انقلاب بورژوازی).

حال، موضع لنین را با موضع مثلاً "شورای متحد چپ" مقایسه کنید: از موضع لنین سوء استفاده می کنند تا سازش خود را نه تنها با بورژوازی که با امپریالیسم توجیه کنند! (و یا کسانی که می گویند، انقلاب ما دموکراتیک است؛ اما، بورژوازی نیست؛ هر چند که سازش با بورژوازی را نیز مجاز می دانند!)

* فعلاً کاری به این که آیا تروتسکی چنین تفاوتی قائل می شد، یا خیر ندارم. به عقیده من می شد.

نکته سوم موضع لنین درباره وحدت پرولتاریا و تمام دهقانان در انقلاب دموکراتیک است. چه ارتباطی میان دموکراتیک بودن انقلاب و ضرورت وحدت با تمام دهقانان وجود دارد؟ به این مساله چندان توجه نشده است. لنین این ضرورت را دقیقا مرتبط با ماهیت طبقاتی دولت تزار می دانست. دولت تزاری دولتی ماقبل سرمایه داری بود. بنابراین، بورژوازی در جامعه روسیه هنوز چندان "پرورش" نیافته بود. مثلا، حتی از یک برنامه و حزب واحد پیروی نمی کرد. زیرا، دقیقا فقط پس از انقلاب بورژوازی است که بورژوازی قادر به ایجاد تشکیلات اناسی و سراسری خواهد بود. به همین دلیل نفوذ بورژوازی در میان لایه های وسیع خرده بورژوازی آنقدر نبود که مثلا در یک جامعه بورژوازی. در دست داشتن قدرت دولتی توسط بورژوازی، اما، تغییری کیفی در اوضاع فوق ایجاد می کند.

بدین ترتیب، مساله ضرورت وحدت با دهقانان مطرح می شد. زیرا، اول دهقانان در سرنگونی دولت ماقبل سرمایه داری ذینفع بودند. ثانيا، بورژوازی طبقه ای بود ارتجاعي و ناتوان در جلب دهقانان برای سرنگونی دولت تزار. ثالثا، پرولتاریا، برای تحقق رادیکال ترین شکل انقلاب بورژوازی می بایست که لایه های وسیع دهقانی را به خود جلب کند. و رابعا، می توانست چنین کند، زیرا که منافع دهقانان به پرولتاریا نزدیک تر بود تا به بورژوازی. بنابراین، با اتخاذ تاکتیک های صحیح، پرولتاریا می توانست و می بایست که دهقانان را از بورژوازی جدا سازد و به جانب خود جلب کند.

لنین اعتقاد داشت، "دقیقا به این دلیل که انقلاب دموکراتیک هنوز انجام نشده"، منافع این لایه های وسیع دهقانی (خرده بورژوازی) "بیشتر با پرولتاریا مشترک است تا با بورژوازی" (همانجا، ص ۲۸۲).

به این نکته بازخواهم گشت. به اعتقاد من نکته بسیار مهمی است. هنگامی که دوره انقلاب دموکراتیک سپری بشود، این گفته صحت خود را از دست می دهد. هنگامی که دولت بورژوازی مستقر شود، به هیچ وجه نمی توان گفت که منافع لایه های وسیع خرده بورژوازی بیشتر با پرولتاریا مشترک است تا با بورژوازی. برعکس، (به دنبال انتقال قدرت به بورژوازی، حتی اگر تکالیف انقلاب حل نشوند و یا بطور ناقص انجام شوند، لایه هایی از خرده بورژوازی هر چه بیشتر تحت نفوذ بورژوازی قرار خواهند گرفت. و این صرفا یک مساله ذهنی نیست. در واقع منافعی مشترک می شود).

بنابراین هنگامی که لنین از "دیکتا توری دموکراتیک انقلابی پرولتاریا و دهقانان" سخن می گفت، چنین شرایطی را در نظر داشت: برای حل رادیکال مسائل انقلاب بورژوازی، این دونیرو که اشتراک منافع نیز داشتند، باید متحد می شدند، دولت تزار را سرنگون می کردند، و حکومت موقت انقلابی را تشکیل می دادند (چنین شرایطی امروزه در ایران وجود ندارد).

* در واقع، در طرح اولیه این سخنرانی قرار بود نکته چهارم به ضرورت استقلال پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک اختتام یابد. اما، به دلیل کمبود وقت ناچار شدم این ویرخی نکات را حذف کنم. این نکته کم و بیش روشن بود. و در این جا به ذکر موضع لنین اکتفا می کنم:

"این جامعه که امروزه در مبارزه علیه استبداد متحد به نظر می رند، خود به دلیل شکاف عظیم میان کار و سرمایه تجزیه شده است. مردمی که علیه استبداد برخاسته اند، مردمی متحد نیستند... در روسیه امروزه این تنها دو نیروی متخاصم نیستند که محتوای انقلاب را تشکیل می دهند، بلکه دو جنگ اجتماعی متفاوت و متمایز: یکی در چارچوب نظام فئودالی استبدادی فعلی...

نکته چهارم * این که تقریبا همه مدافعین تزانقلاب مراحله ای از این مقوله "دیکتا توری دموکراتیک" لنین برداشت نادرستی دارند. لنین هرگز دیکتا توری دموکراتیک کارگران و دهقانان را به مثابه رژیم دولتی برای یک مرحله تاریخی مطرح نکرده است. اما، "وارشین" لنین آن را به یک دوره طولانی تبدیل کرده اند. برای لنین این دیکتا توری همواره به معنای حکومتی موقتی بود. او وظایف این دیکتا توری را مشخص و موقتی می دانست:

"تشکیل یک مجلس موسسان بر اساس آراء واقعا همگانی، مستقیم، مخفی، و متکی بر حق رای مساوی... و "تضمین آزادی کامل و واقعی در دوره انتخابات"

(دیکتا توری انقلابی و دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان، ج ۸، ص ۲۹۳)

خود لنین بارها توضیح داده است که دیکتا توری دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان، همان حکومت موقت انقلابی است:

"ارتباط این مفاهیم با یکدیگر نظیر رابطه شکل حقوقی با محتوای طبقاتی است. صحبت از "حکومت موقت انقلابی" به معنای تاکید بر جنبه قانونی قضیه است. یعنی این واقعیت که حکومت از قانون ناشی نمی شود، بلکه از انقلاب. و حکومتی موقتی است، متعهد به تشکیل مجلس موسسان آتی. اما، شکل، منشأ، و شرایط حکومت موقت انقلابی هر چه که باشد، یک مطلب به هرحال روشن است: باید از پشتیبانی طبقات مشخصی برخوردار باشد. کافی است این واقعیت ساده را بخاطر بسپاریم. نادرک کنیم که حکومت موقت انقلابی نمی تواند چیزی جز دیکتا توری دموکراتیک انقلابی پرولتاریا و دهقانان باشد."

(همانجا، ص ۳۰۲)

و به همین دلیل همواره توضیح می داد:

"چنین حکومتی الزاما موقتی است. زیرا که اتوریته آن با تشکیل مجلس موسسان معرفا راده تمام مردم، به پایان می رسد."

(استبداد محض و ارگان های جدید حکومت مردم، ج ۱۰، ص ۶۷)

بنابراین، کسانی که از انقلاب دموکراتیک و دیکتا توری دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان به مثابه یک مرحله تاریخی در مبارزات پرولتاریا و یک شکل ویژه از تصرف قدرت توسط پرولتاریا یاد می کنند، به هیچ وجه با لنین هم نظر نیستند. زیرا برای لنین، در یک انقلاب بورژوازی، هرگز نمی توانست مساله تسخیر قدرت مطرح باشد. شرکت در حکومت موقت انقلابی با تسخیر قدرت کاملا فرق دارد. نمی توان هم ادعا کرد انقلاب دموکراتیک است، و هم نوید داد که پرولتاریا قدرت مند خواهد بود (هر چند که برای مرحله ای، سهمی با دیگران).

"(و پریود) هرگز مساله تصرف قدرت را مطرح نکرده است."

(اشاره پلخانف به تاریخ، ج ۸، ص ۴۶۳)

و دیگری در چارچوب نظام دموکراتیک بورژوازی آینده... بنابراین، تکلیف دشورا و عظیمی در مقابل سوسیالیست هاست - درگیری در دو جنگ متفاوت در آن واحد، جنگ هایی که در خاستل و اهداف شان و در ترکیب نیروهای اجتماعی قادر به ایفای نقش تعیین کننده در هر یک، کاملا متفاوتند.

(سوسیالیسم و دهقانان، ج ۹، ص ۸ - ۳۰۷)

بنابراین، حتی در چارچوب انقلاب بورژوازی، پرولتاریا باید استقلال خود را حفظ کند، زیرا که در آن واحد درگیری در مبارزه علیه بورژوازی نیز هست. این را با مواضع کمینتسرن در انقلاب چین و یا با مواضع سازشکاران چپ نمای ایرانی خودمسانن مقایسه کنید!

"در حقیقت، امر به کف آوردن قدرت از جانب سوسیال دموکرات-اسی، همان انقلاب سوسیالیستی است" (دوتاکنیک ... ص ۲۲۷)

بدین ترتیب، اگر متدولوژی لنین را بپذیریم، باید اذعان داشته باشیم که در "مرحله" دموکراتیک انقلاب، پرولتاریا نه تنها در قدرت سهیم نخواهد شد، بلکه، در واقع، بورژوازی لاجرم (پس از تشکیل مجلس موسان) قدرت را در دست خواهد گرفت. (شرکت پرولتاریا در دولت بورژوازی غیراصولی است). اما، بسیاری از رفقا این مسأله ساده را فراموش می کنند.

نکته پنجم این که در هر حال، به عقیده لنین، پرولتاریا می باید تلاش می کرد تا نه تنها با انجاء مرادیکال ترین نوع انقلاب دموکراتیک مساعده ترین چارچوب برای مبارزه طبقاتی با بورژوازی را فراهم سازد، بلکه در صورت امکان، بلافاصله در جهت تحقق انقلاب سوسیالیستی شیزگام برآورد.

"از انقلاب دموکراتیک، فوراً و دقیقاً مطابق با میزان قدرتمان قدرت پرولتاریای سازمان یافته و آگاه - به سوی انقلاب سوسیالیستی خواهیم رفت. ما معتقد به انقلاب بی وقفه هستیم. ما در میان راه توقف نخواهیم کرد"

(برخورد سوسیال دموکرات ها به جنبش دهقانی، ج ۹، ص ۲۳۷)

اما، لنین این چشم انداز را فقط به عنوان یک احتمال و بهترین احتمال ممکن مطرح می سازد. و نه به عنوان یک امکان واقعاً در دسترس در آن دوره؛ مشخص تاریخی، از این لحاظ که همین برداشت لنین، نشان می دهد که او به دیدگاه مکانیکی مرحله ای تاریخ (تکامل گرائی بین الملل دوم) آلوده نیست، مهم است. اما، رفقا نمی توانند از آن برای مخدوش کردن برداشتهای لنین از انقلاب دموکراتیک استفاده کنند. و بگویند: تئوری انقلاب دموکراتیک لنین، یعنی انقلاب بی وقفه! لنین در جایی نام این آلترنا تیورا حتی "روسیا" می گذارد:

"سوسیال دموکرات (انقلابی) در آستانه انقلاب خود را به این محدود نمی کند که بگوید، "اگر اوضاع خراب شود" چه خواهد شد. برعکس، او به امکان نتایج مناسب ترین اشاره می کند. اوربا نیز خواهد داشت - که ... ما قادر خواهیم بود مشعلی انقلابی برای فروزیم که بهتر از تمام دوره قبل راه توده های ستمدیده را روشن کند، که ما موفق خواهیم شد تا مگرگونی های دموکراتیک را تحقق بخشیم، تمام برنامه حداقل خود را به اجرا بگذاریم، به شکلی که تاکنون انجام نشده است. ما موفق خواهیم شد که تضمین کنیم، انقلاب روسیه نه صرفاً یک حرکت چند ماهه بلکه جنبشی در طول سال های دراز شود، صرفاً منجر به اخذ چند امتیاز ساده از قدرت های موجود نگردد، بلکه به سرنگونی کامل آنها بینجامد. و اگر ما در این کار موفق شویم، شعله انقلاب به تمام اروپا سرایت خواهد کرد. کارگران اروپائی ... به نوبه خود برخواهند خاست و به ما نشان

* نکته دیگری که در اینجا مجدداً بجا طرح می شود حذف شد، مسأله ما هیت اختلافات لنین با تروتسکی درباره انقلاب روسیه بود. این مسأله محتاج بحث مفصل تری است که بعداً منتشر خواهیم کرد. اما در این جا، بطور خلاصه مواضع خود را بیان می کنم: به عقیده من، در مجموع، برای بررسی متدولوژی مارکسیستی در انقلاب، نوشته های لنین غنی ترند. هرچند که تروتسکی در بسیاری موارد نظراتی صحیح تر از لنین ارائه کرده است (مثلاً مقایسه همان دوجزوه که قبلاً نام بردم). در هر حال، ابعاد اختلاف بین دو مورد نکات اساسی این مسأله بخصوص هرگز چندان مهم نبوده است. خود لنین در کنگره پنجم حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه، درباره ترمیمات تروتسکی به قطعنا مسه بلشویک ها، چنین گفته است:

"در کتابش در دفاع از حزب، تروتسکی ... درباره وحدت

خواهند داد که چگونه با ایدانجا مش داد. سپس با زتاب برخاست های اروپا در روسیه باعث خواهد شد که دوره چندساله انقلابی به یک عصر انقلابی برای چندین دهه تبدیل شود" (سوسیال دموکراسی و حکومت موقت انقلابی، ج ۸، ص ۲۸۸)

(بنا بر این، مشاهده می کنیم که لنین احتمال گذار "بی وقفه" از انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی را مشروط به پیروزی انقلاب سوسیالیستی در اروپا می دانست. و نه در خود مفهوم انقلاب دموکراتیک).

این همه، نکات اساسی مواضع لنین درباره انقلاب دموکراتیک در روسیه را تشکیل می دادند. و اما، پس چگونه لنین در سال ۱۹۱۷ به موضع انقلاب سوسیالیستی رسید؟ واضح است که انقلاب اکتبر سوسیالیستی بود. چه شد که لنین از آن موضع به ضرورت انقلاب اکتبر پی برد؟ برای روشن شدن بحث امروز ما، این مسأله بسیار مهم و کلیدی است.

عده ای معتقدند که لنین به مواضع تروتسکی جلب شد. به عقیده من این درست نیست، با وجود این که من به اصطلاح "تروتسکیست هستم" خود تروتسکی نیز چنین چیزی نگفته است (او معتقد بود که مواضع شان به یکدیگر نزدیک شد). برخی دیگری می گویند، لنین در این دوره فلسفه هگل را مطالعه کرد و بنا بر این با درک بهتری از روش دیا لکتیک، ضرورت فرا روئیدن انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی را فهمید. این همه نظر من نا درست است. خود لنین چنین چیزی نگفته است. اگر این مطالعه چنین اثری گذارده بود، من بعید می بینم که خود لنین به آن اشاره نکند. لاکل می گفت تا دیگران هم بعداً این تحول را بهتر جذب کنند. مطالعه فلسفه هگل البته در شکل گیری افکار لنین موثر بود، اما، نه بدین صورت که او از انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیست جهش کند.

تغییر موضع لنین در هیچ یک از دلایل بالا ریشه ندارد. منطق درونی مواضع خود او (متدولوژی او در خصلت بندی انقلاب) ایجاب می کرد که در بر توجربه، مشخص انقلاب مواضع جدیدی را اتخاذ کند. در همان زمانی که او از انقلاب دموکراتیک سخن می گفت، نقطه های این تغییر موضع شکل گرفته بودند. اوضاع بین المللی در دوران جنگ و تأثیر آن بر روسیه نیز در را سخ تمدن هر چه بیشتر اعتقاد او به ضرورت انقلاب سوسیالیستی در اروپا و در نتیجه در روسیه مؤثر افتاد. و از همه مهمتر، تجربه انقلاب فوریه نشان داد که روسیه در واقع در آستانه یک انقلاب سوسیالیستی قرار دارد. بررسی کنیم و ببینیم چگونه:

اول این که لنین در پیرویه مسازات بلشویک ها با راه درباره تغییر و تحولات مهمی که در اثر تغییر شرایط در اتحاد های طبقاتی رخ میدهد، سخن گفته بود. بررسی این ها نشان می دهد که چرا در یک دوره او به ضرورت اتحاد پرولتاریا با همه دهقانان و در دوره ای دیگر اتحاد با فقط دهقانان فقییر معتقد بود. به علت کمبود وقت به همه نقل قولها نمی پردازم:

منافع اقتصادی پرولتاریا و دهقانان در انقلاب فعلی روسیه نوشته است. تروتسکی مجاز بودن و مفید بودن بلوک چپ علیه بورژوازی لیبرال را بر سمیت می شناسد. این واقعیات برای من کافی هستند که بگویم تروتسکی به مواضع ما نزدیکتر شده است. جدا از مسأله انقلاب بی وقفه، ما در این جا درباره نکات اساسی مربوط به مسأله نحوه برخورد با احزاب بورژوازی، همبستگی داریم. ... "باید توافق کرد که ترمیمات تروتسکی، منشیکی نیستند، بلکه درست همان چیزی که بلشویکی است، بیان می کنند" (ج ۱۲، ص ۲۷۵ و ۲۷۹)

در ضمن، واضح است که لنین مواضع خود را واقعاً تغییر داد. نمی توان نه را با آری یکسان تلقی کرد! در یک دوره، او می گفت، انقلاب سوسیالیستی نه. در دوره دیگر گفت: آری!

" آنها که فراموش می کنند بخاطر پیشرفت انقلاب و گسترش تکالیف آن در ترکیب طبقات و عناصری از مردم که توانایی شرکت در مبارزه برای تحقق این اهداف را دارند تغییراتی رخ می دهد، اشتباه بزرگی مرتکب می شوند.

" پرولتاریا از طریق انقلاب بورژوازی به سوی سوسیالیسم گام برمی دارد. بنا بر این، در طول انقلاب بورژوازی، باید پایه های هر چه بیشتر انقلابی مردم را برای مبارزه انقلابی ارتقاء دهد و به خود جلب کند.

" در ۱۹۰۱، پرولتاریا لیبرال های زمستوها را برانگیخت. امروزه، به خاطر شرایط عینی، تکلیف اساسی آن برانگیختن آموزش دادن، و بسیج دهقانان انقلابی برای مبارزه است ...

" اگر انقلاب بتواند پیروز شود، فقط از طریق وحدت پرولتاریا و دهقانان واقعا انقلابی و نه اپورتونیست خواهد شد ...

" پرولتاریا باید از طریق جلب توده دهقانان انقلاب دموکراتیک را به سرانجام برساند ... این، در تابستان ۱۹۰۵ نوشته شده بود (در دونا کتیک ...). امروزه تکالیف عالی تروست تری داریم. جنگ در حال وقوع شدیدتر خواهد بود. ما باید تزلزل تمام بورژوازی را فلج سازیم، منجمله روشنفکران و دهقانان خرده بورژوا ... ما باید دهقانان فقیر را که قادر به شرکت در مبارزه قاطع انقلابی هستند، بطرف پرولتاریا جلب کنیم."

(بی فرهنگی در محافل انقلابی، ج ۱۱، ص ۵ - ۲۵۴)

این مطالب را لنین در اکتبر ۱۹۰۶ نوشته است. به دلیل گسترش تکالیف انقلاب (حل جزئی یا کامل برخی از آنها، و اضافه شدن تکالیف جدید) پرولتاریا می باید در طول انقلاب دموکراتیک نیز دامن در قفسر جلب "لایه های هر چه بیشتر انقلابی" باشد. بدین ترتیب بر اساس متن ولوژی لنین، حتی در طول انقلاب بورژوازی، متحدین پرولتاریا تغییر می کنند. به دلیل این که تزاریزم در انقلاب ۱۹۰۵ ناچار به اعطای یک سری امتیازات شد (هر چند که قلابی بودند)، دهقانان تزلزل نشان دادند. بنا بر این، لنین می گفت، برای مبارزه ای که در پیش است دیگر نمی توان با همه دهقانان متحد شد، "دهقانان اپورتونیست" متحدین پرولتاریا نیستند، فقط می توان به شرکت "دهقانان فقیر" در این مبارزات امیدوار بود:

" آنچه دهقانان بدست آورده اند (اجاره های پایس تیر، محدود شدن قدرت زمینداران و پلیس، و غیره) تلاشی جمعیت روستایی به تروتمندان ضد انقلابی و توده دهقانان فقیر را تشدید کرده است." (بحران منشویسم، ج ۱۱، ص ۳۴۳)

بدین ترتیب، به دلیل سازش بورژوازی با تزاریزم در انقلاب ۱۹۰۶، نه تنها امتیازاتی بدست آمده بود که بخشی از دهقانان را از صف متحدین پرولتاریا خارج ساخته بود. بلکه، جنگ طبقاتی نیز شدیدتر شده بود و در نتیجه، پرولتاریا فقط می توانست توقع وحدت با دهقانان انقلابی را داشته باشد. ما حده می کنیم که لنین از مقوله "انقلاب دموکراتیک بطور مکانیکی ضرورت وحدت با تمام دهقانان را استخراج نمی کرد" در هر مرحله از پیشرفت انقلاب، اتحاد های طبقاتی می توانند تغییر کنند. مثلا، پس از سرکوب کامل انقلاب ۱۹۰۵ و پس از آن که دولت تزار همه امتیازات اعطاء شده را پس می گیرد (از ۱۹۰۸ به بعد)، لنین مجددا ضرورت وحدت با تمام دهقانان را مطرح می کند. (همین نکات را در تحلیل لنین از صف بندی طبقاتی در سال ۱۹۱۲ دوباره مشاهده می کنیم).

دوم این که در اثر تجربه انقلاب ۱۹۰۵، لنین نه تنها هر چه بیشتر به عدم امکان بورژوازی در حل کامل مسائل انقلاب دموکراتیک معتقد می شود، بلکه به ضرورت خلع ید از بورژوازی برای ممکن شدن حل آنها نیز واقف می گردد. مثلا، در مورد مساله ارضی در روسیه، لنین دیگر صرفا از این بحث نمی کند که بورژوازی به خاطر سازشکاری اش توانایی حل این مساله را ندارد، بلکه بیشتر تکیه بر این می گذارد که

برای حل واقعی مساله ارضی باید تمام سرمایه های بزرگ، راه آهن و انحصار تجارت خارجی نیز از دست بورژوازی گرفته شود. این بحث را لنین بویژه در رابطه با مطالعات جدیدش بر سرمایه ارضی پس از انقلاب ۱۹۰۵ عنوان می سازد. و در یکی از اولین مقالاتی که بدان اشاره می کند (مقاله ای درباره جزوه کاشوتسکی، پرولتاریا و متحدین آن در انقلاب روسیه)، نوشت:

" بدون انقراض ارتش ... بدون تصاحب تمام املاک خانوادگی سلطنتی و کلیسا ... بدون تصاحب تمام انحصارات بزرگ ... راه آهن، حوزه های نفتی، معادن، صنایع آهن و فولاد، و غیره، بسیج منابع عمده ای که برای نجات کشا و رزی روسیه از فلاکت فعلی لازم است، غیر ممکن خواهد بود"

(ج ۱۱، ص ۳۶۹)

(و این عقیده البته با بحث های لنین در سال های قبل از ۱۹۰۶ درباره بورژوازی بودن انقلاب تفاوت هایی دارد. همین عقیده، در اعتقاد لنین به ضرورت سرنگونی رژیم کرمسکی برای حل مساله ارضی در ۱۹۱۲ نیز مؤثر بود).*

نکته سوم در ارتباط با مساله شوراهاست. لنین هنگامی که شورا های کارگری ۱۹۰۵ را مشاهده کرد، به سرعت به اهمیت آنها به مشا به ارگانهای قدرت انقلابی توده ای پی برد. او در نوامبر ۱۹۰۵ اعلام کرد:

" شوراها با وجود رایه عنوان حکومت موقت انقلابی اعلام کنند، ویا چنین حکومتی را تشکیل دهند"

(تکالیف ما و شورای نمایندگان کارگران، ج ۱۰، ص ۲۳)

در انقلاب ۱۹۰۵، این شوراها به هیچ وجه در برگیرنده اتحاد پرولتاریا با کل دهقانان نبودند (میزان شرکت دهقانان در آن حتی از انقلاب ۱۹۱۲ کمتر بود). اما، می بینیم که لنین امر تشکیل حکومت موقت انقلابی (یعنی همان دیکتاتور دموکراتیک کارگران و دهقانان) را به آنان واگذار می کند. بنا بر این، لنین به فرمول های غیر قابل تغییرا اعتقاد داشت. به محض آن که شکل ملموس قدرت انقلابی توده ای را مشاهده کرد، فرمول قبلی را کنار گذاشت. شوراها شکل ملموس حکومت انقلابی موقت را به ا نشان دادند. هر چند که در اساس شوراها کارگری بودند. (همین روش را مجددا بلافاصله پس از انقلاب فوریه ۱۹۱۲ مشاهده می کنیم: " تمام قدرت به شوراها ")

نکته چهارم، اما، از همه مهمتر است. و آن مساله انتقال قدرت از تزاریزم به بورژوازی در فوریه ۱۹۱۲ است: مساله بورژوازی شدن دولت. نکات بالا هیچ کدام به اندازه این مساله در تغییر موضع

* در واقع بویژه از سال های ۱۹۱۴ به بعد، عقیده فوق در بسیاری از نوشته های لنین فرموله شده است. مثلا، در ۱۹۱۵ لنین نوشت:

" ما باید مبارزه انقلابی علیه سرمایه داری را با برنامهای انقلابی و تاکتیک های انقلابی درباره تمام تکالیف: جمهوری، ملیت، انتخابات مردمی ماورین دولتی، حقوق مساوی برای زنان، حق تعیین سرنوشت ملل، و غیره، ترکیب کنیم. تا زمانی که سرمایه داری وجود دارد، این خواستها - همه آنها - فقط می توانند بطور استثنایی و حتی در آن صورت هم فقط بطور ناقص و مسخ شده تحقق یابند ... ما خواهان سرنگونی سرمایه داری و خلع ید از بورژوازی به مثابه راه اساسی لازم برای انقراض فترتوده ها و برای تحقق کامل و همگانی تمام اصلاحات دموکراتیک هستیم"

(پرولتاریا و حق ملل در تعیین سرنوشت خویش، ج ۲۰، ص ۴۰۸)

به عبارت دیگر، بدون انقلاب سوسیالیستی (زیرا که خلع ید از بورژوازی فقط می تواند به معنای استقرار دولت کارگری باشد)، انقلاب دموکراتیک به نتیجه نخواهد رسید.

لنین از انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی مؤثر نبودند. برای توضیح این نکته با مفهوم انقلاب دموکراتیک را قدری بشکافیم .

بورژوازی در انقلاب بورژوازی بیش از هر چیز فقط به خاطر سهیم شدن در قدرت دولتی شرکت می کند. بورژوازی، به خودی خود، الزاما خواهان حل کامل مسائل دموکراتیک انقلاب نیست. می توانیم "انقلابات" بورژوازی داشته باشیم، بدون آن که هیچ یک از تکالیف عمده انقلاب انجام شوند. این پدیده را در ایران دیده ایم. دولت بورژوازی شده اما بسیاری از مسائل کلیدی جامعه ایران دست نخورده باقی مانده اند. این مطلب اصولا یکی از خصوصیات انقلابات بورژوازی دموکراتیک است. بورژوازی هنگامی که قدرت را بگیرد، معمولاً رضایت می دهد. این فقط توده های کارگری و دهقانانی هستند که به حل رادیکال تکالیف انقلاب اهمیت می دهند. مثلا، انقلاب (بورژوازی دموکراتیک) در انگلستان را با انقلاب در فرانسه مقایسه کنید. درجه رادیکالیسم ایندوبایکدیگر از زمین تا آسمان فرق دارند. در اولی، بورژوازیها اشرافیت و فئودالیسم سازش کرد، در دومی آنها را سرنگون ساخت (مارکس) که انقلاب فرانسه را به مثابه الگوی "کلاسیک" انقلابات بورژوازی تلقی می کرد، در نوشته های خود با راه های این واقعیت اشاره کرده که نیروی محرکه رادیکالیسم انقلابی در فرانسه اساسا "پارهنه ها" بودند*

بویژه اگر بپزولتاریا به نقدها نیروی عمده ای در جامعه تبدیل شده باشد، بورژوازی همواره تلاش خواهد کرد تا بدون بسیج انقلابی و توده ای به اهداف خود دست یابد؛ از بالا و از طریق سازش. و در بسیاری موارد، بدون حتی یک گسست محسوس در رژیم سیاسی. و همان طور که در آغاز اشاره کردم، اگر چنین شود، دیگر دوران انقلاب دموکراتیک را باید سپری شده تلقی کرد.

مثلا به انقلاب فوریه ۱۹۱۷ رجوع کنیم. لنین معتقد بود که پس از این انقلاب، دوران انقلاب دموکراتیک در روسیه پایان پذیرفته است. در حالی که در این انقلاب هیچ یک از تکالیف انقلاب انجام نشد. نه تنها مساله ارضی و ملی حل نشدند، بلکه حتی چند ماه پس از انقلاب لنین می نویسد: هنوز سلطنت سرنگون نشده زیرا بورژوازی در حال سازش برای بازگرداندن سلطنت است. بورژوازی حتی نتوانست انتخابات مجلس موسسان را آغاز کند. با وجود این، لنین می نویسد:

انقلاب فوریه ۱۹۱۷ یک انقلاب اجتماعی بود. هر طیفی سیاسی، اگر صرفا یک تغییر در دارو دسته ها نباشد، یک انقلاب اجتماعی است. انقلاب ۲۷ فوریه قدرت را از دست زمینداران بزرگ به سرکردگی نیکلاس دوم گرفت و به بورژوازی منتقل کرد. این یک انقلاب اجتماعی بورژوازی بود". (سرما به داران چگونه مردم را می ترسانند، ج ۲۴، ص ۴۳۹)

و به همین دلیل لنین معتقد بود که انقلاب دموکراتیک در روسیه به انجام رسیده است (از لحاظ انتقال قدرت به بورژوازی)، هر چند که انقلاب دموکراتیک به معنای انجام تکالیف انقلاب یک قدم نیز به پیش بر نداشت است. **

* مثلا به مقاله "نقد اخلاقی و اخلاق انتقادی" (۱۸۴۷، ج ۶) رجوع کنید. مارکس و انگلس پس از انقلاب ۱۸۴۸ در بسیاری موارد این فرضیه را که بورژوازی برای انجام تکالیف تاریخی اش نیازمند "انقلاب" است، زیر سؤال بردند. انگلس نوشت: از سال ۱۸۵۱ به بعد، "دوران انقلابات از پایان سپری شد، دوران انقلابات از بالا فرارید" (مقدمه بر کتاب مارکس: مبارزه طبقاتی در فرانسه). تجربه انقلابات اروپائی نشان داد که چشم انداز انقلابات بورژوازی از میان رفته است، زیرا که بورژوازی می تواند از "بالا" به اهداف خود دسترسی پیدا کند.

** کسانی که ادعا می کنند، دلیل اتخاذ موضع انقلاب سوسیالیستی توسط لنین در این بود که انقلاب دموکراتیک و دیکتاتور دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان، آن طور که او در ۱۹۰۵ پیش بینی کرده بود، به نقد در رژیم کرسکی تحقق یافته بود، بنا بر این او "مرحله" دوم را پیش کشید، این واقعیت ساده را فراموش می کنند: منظور لنین از انقلاب دموکراتیک این نبود که هنوز حتی سلطنت سرنگون نشده باشد!

این موضع لنین را با موضع کسانی که ادعا می کنند، انقلاب ایران دموکراتیک است ولی بورژوازی نیست، زیرا که اجتماع است، مقایسه کنید. با چساندن لغت اجتماع به دموکراتیک فکری کند به کشف جدیدی دست یافته اند! (لنین با صراحت نوشته است که انقلاب سیاسی بورژوازی نیز اگر قلابی نباشد، اجتماع است) . در همان جا، لنین کسانی را که "انقلاب اجتماع" را مترادف با "انقلاب سوسیالیستی" تلقی می کنند، به خاطر "استفاده گیج و غیر علمی" از مقولات سرزنش می کند.

بنا بر این، با انتقال قدرت از طبقات ما قبل سرمایه داری به طبقه بورژوازی، انقلاب اجتماعی دموکراتیک پایان می پذیرد. و این مساله ای اساسی است. زیرا با بورژوازی شدن دولت دیگر انقلاب دموکراتیک بی معنی می شود. برای سرنگونی دولت بورژوازی انقلاب سوسیالیستی تنها راه است. هنگامی که قدرت به بورژوازی منتقل شود، دیگر پرولتاریا نمی تواند با کل دهقانان برای سرنگونی دولت متحد شود. لایه های فوقانی این دهقانان مسلما به سازش با دولت بورژوازی متمایل خواهند شد. منافع عینی آنان بیشتر به بورژوازی نزدیک خواهد شد تا به پرولتاریا. بدین ترتیب تغییر کیفی در فبندی طبقاتی ایجاد می گردد. پرولتاریا با بدبا دهقانان فقیر متحد شود. و همان طور که اشاره کردم نطفه های این تغییر موضع در نوشته های قبلی خود لنین وجود داشت:

"از همان ابتدا، بلشویک ها ... به روشنی بیان کردند که این کاملاً احتمال دارد که انقلاب روسیه در یک قانون اساسی سقط شده به پایان رسد. ... هنگامی که ما بفهمیم انقلاب پایان یافته ... به پرولتاریا خواهیم گفت و ثابت خواهیم کرد که خیانت بورژوازی و تزلزل مالکین خرد انقلاب بورژوازی را کشته و اکنون پرولتاریا خود برای تدارک و انجام یک انقلاب جدید سوسیالیستی تلاش خواهد کرد." (بحران منشویزم، ج ۱۱، ص ۳۶۰)

این مطلب را لنین در سال ۱۹۰۷ نوشت: اگر انقلاب دموکراتیک بر اساس سازش کاری بورژوازی و بیشتیبانی لایه های فوقانی خرد بورژوازی به شکست بینجامد (از لحاظ انجام تکالیف انقلاب)، پرولتاریا باید برای انقلاب سوسیالیستی مبارزه کند! این را لنین به دلیل لج کردن نگفته است! انقلاب بورژوازی شکست خورده، لنین می گوید پس، انقلاب سوسیالیستی. بلکه، دقیقاً به این دلیل انقلاب با دسوسیالیستی شود که با اعطای قانون اساسی (هر چند ناقص الخلقه) بورژوازی در قدرت سهیم خواهد شد. و با درجائی دیگر لنین گفته بود:

"احتمالاً تاریخ ۵۰ - ۱۸۴۸ برای ما نیز تکرار خواهد شد. یعنی، استبداد سرنگون خواهد شد. بلکه قدرت آن محدود شده به یک سلطنت مشروطه تبدیل می گردد. در این صورت، دیگر مساله دیکتاتور دموکراتیک مطرح نخواهد بود."

(کنگره سوم حزب سوسیال دموکراتیک کارگری روسیه، ج ۸، ص ۳۸۵).
(در ضمن، لنین مساله احتمال بورژوازی شدن دولت تزاری را صرفاً بر اساس یک انقلاب مسخ شده نمی دید. او معتقد بود که این تغییر می تواند به صورت تدریجی نیز انجام پذیرد:

"رشد دستگاه دولتی در روسیه در سه قرن گذشته نشان می دهد که ماهیت طبقاتی آن در یک جهت مشخص تغییر کرده است ... در جهت ایجاد یک سلطنت بورژوازی"
(آنها که ما را منحل خواهند کرد، ج ۱۷، ص ۶۸).

لنین معتقد بود که اگر این تغییر تدریجی به نتیجه برسد و دولت تزاری به یک دولت سلطنت مشروطه تبدیل شود، شما ر دیکتاتور دموکراتیک ارتجاعی خواهد بود. و او بارها به بررسی میزان این تغییر مبادرت کرده است. و فقط تا آنجائی که مشاهده می کرد، هنوز این تغییر کیفی صورت نگرفته است، به دموکراتیک بودن انقلاب باور داشت. مثلا، به مقاله "ساختارهای اجتماعی قدرت دولتی و چشم اندازهای انحلال طلبی، ج ۱۷، رجوع کنید).

بنا بر این ، کسانی که امروزه ادعا می کنند ، انقلاب ایران انقلاب دموکراتیک است و در ضمن خود را لنینیست نیز می دانند ، باید نخست اثبات کنند که دولت طبقاتی در ایران هنوز بورژوازی نشده است . برای سرنوشتی دولت فعلی نمی توان حتی با کل دهقانان متحد شد . اما ، برخی از آنها لایه‌هایی از بورژوازی را نیز جزو متحدین پرولتاریا به حساب می آورند !

نکته پنجم مسأله جنگ جهانی امپریالیستی و تأثیر آن در صف بندی طبقاتی در روسیه است . از یک طرف ، به خاطر ایجا دموقعیست انقلابی در سراسر اروپا ، شرایط برای گشایش انقلاب سوسیالیستی جهانی (اروپائی) فراهم شده بود (که این مسأله ضرورت وحدت پرولتاریای روسیه را با پرولتاریای اروپائی در انقلاب سوسیالیستی مطرح می ساخت) . و از طرف دیگر ، خرده بورژوازی روسیه بخاطر تشدید هر چه بیشتر مبارزه طبقاتی در طول جنگ ، به نحو روز افزونی بطرف مواضع شونیستی کشیده می شد (که بقول لنین به دلیل این مسأله : " جدائی پرولتاریا و نیمه پرولتاریا از خرده بورژوازی اجتناب ناپذیر " شده بود) . و در هر حال ، جنگ نشان داده بود که حتی بورژوازی کشورهای پیشرفته در بازای " مناسبات عادی بورژوازی " نتوانند . به این دلایل ، لنین ، همان طور که در سال ۱۹۰۵ نیز پیش بینی کرده بود ، به امکان فرار و شنیدن بی وقفه انقلاب دموکراتیک روسیه به یک انقلاب سوسیالیستی هر چه بیشتر معتقد شد .*

مجموعه این عوامل باعث شد که در " شرایط تغییر یافته " ، لنین بعد از فوریه ۱۹۱۷ بنویسد ، " فرمول های سنتی کهنه " دیگری فایده شده اند . تز انقلاب دموکراتیک و دیکتاتور توری دموکراتیک متعلق به " بلشویک های قدیمی " است . و باید به سوی ایجا دیکتاتور توری پرولتاریا (در وحدت با دهقانان فقیر) رفت . (گزارش به حزب سوسیال دموکراتیک پتروگراد ، ج ۴۱ ، ص ۱ - ۴۰۰) و " صحبت های کاملا غیر مارکسیستی درباره " غیر ممکن بودن انقلاب سوسیالیستی در روسیه " را به با دانتفا گرفت .

اما انقلاب سوسیالیستی اکثر خود از نوع ویژه ای بود . در این که سوسیالیستی بود تردیدی در میان نیست . در اکتبر ۱۹۱۷ پرولتاریای روسیه واقعا قدرت را در دست گرفت - از طریق شورا های نمایندگان خود و تحت رهبری حزبی که خود را برای انقلاب جهانی آماده کرده بود . یک سال پس از انقلاب اکتبر لنین گفت :

* به دلیل کمبود وقت به این نکته نتوانستیم به تفصیل بپردازیم . در هر حال ، مسأله ای است که در نوشته های لنین در دوران جنگ بسیار ذکر شده و همه می توانند به آن رجوع کنند . (و یا به آخرین مقاله لنین ، " درباره انقلاب ما ") . به ذکر و نقل قول قبل از اتخاذ موضع انقلاب سوسیالیستی اکتفا می کنم :

" وظیفه پرولتاریا انجام مبارزه انقلابی سخت حورانه ای علیه سلطنت ... و در آن واحد ، پرولتاریا می باید مبارزه ای بی امان علیه نوینیزم در اتحاد با پرولتاریای اروپائی برای انقلاب سوسیالیستی در اروپا را انجام دهد ."

(درباره دوخط مشی در انقلاب ، ج ۲۱ ، ص ۴۱۹) .
" متحدین پرولتاریا در این انقلاب کیستند ؟ ... دو متحد دارد : نخست توده های وسیع نیمه پرولتاری و همچنین بخشی از جمعیت دهقانان خرد ... دوم ... پرولتاریای تمام کشورهای جنگ زده و همه کشورهای بطور کلی ..."

" با این دو متحد ، پرولتاریا ... نخست به تحقق جمهوری دموکراتیک و بیروزی کامل دهقانان بر زمینداران دست خواهد یافت ... و سپس به سوی سوسیالیسم که تنها راه صلح ، زمین و آزادی برای مردم جنگ زده است ، خواهد رفت ."

(نامه های از دور ، ج ۲۳ ، ص ۳۰۸) .

" واضح است که این سال گذشته سال دیکتاتور توری راستین پرولتاری بوده است "

(سخنرانی در ۶ نوامبر ۱۹۱۸ ، ج ۲۹ ، ص ۱۳۲) .

ویژگی انقلاب اکتبر در این بود که به خاطر استقرار دیکتاتور توری پرولتاری را دیکال ترین شکل ممکن " انقلاب دموکراتیک " در روسیه تحقق یافت (انقلاب دموکراتیک به معنای انجام تمام تکالیف دموکراتیک) . انقلاب روسیه نشان داد که در دوران ما ، در دوران امپریالیسم ، یعنی در دوران انحطاط سرمایه داری و انتقال به سوسیالیسم ، حل مسائل دموکراتیک تنها پس از استقرار دیکتاتور توری پرولتاری ممکن خواهد بود . آنها که می گویند نخست مرحله انقلاب دموکراتیک ، سپس انقلاب سوسیالیست ، فراموش می کنند که بدون سرنوشتی دولت بورژوازی حل مسائل دموکراتیک غیر ممکن است . در واقع انقلاب روسیه نشان داد که برای انجام انقلاب دموکراتیک باید نخست انقلاب سوسیالیستی پیروز شود . مگر آن که منظور از انقلاب دموکراتیک همان برداشت رایج بورژوازی آن (یعنی بقدرت رسیدن بورژوازی) باشد . تجربه روسیه و نظریات بلشویزم بهترین اثبات تزام است :

" در اکتبر ، ما خود را به روبیدن دشمنان قدیمی دهقانان ، زمینداران فئودال ، و مالکین بزرگ ارضی ، محدود کردیم . این مبارزه ای بود که در آن تمام دهقانان شرکت کردند . در این مرحله دهقانان هنوز به دهقانان فقیر پرولتاری و نیمه پرولتاری و بورژوازی تقسیم نشده بودند "

(سخنرانی در کنگره فوق العاده ششم شوراها ، ج ۲۸ ، ص ۱۴۱) .

این ، موضع لنین یک سال پس از انقلاب است . بخاطر این ، برای کسب قدرت در اکتبر (یعنی برای سرنوشتی دولت بورژوازی) لنین می گفت که پرولتاریا فقط باید با دهقانان فقیر و نیمه پرولتاریا متحد شود . پس از انقلاب اکتبر ، اما ، می گوید : ما نخست با تمام دهقانان تکالیف انقلاب دموکراتیک را انجام دادیم . یعنی : اتحاد پرولتاریا و دهقانان ، فقط پس از استقرار دیکتاتور توری کارگری میسر شد . بنا بر این ، واضح است که مسأله تجزیه دهقانان به دهقانان فقیر و دهقانان بورژوازی یک مسأله اقتصادی نبود که به دلیل آن لنین انقلاب سوسیالیستی اکتبر را عنوان سازد . حتی پس از انقلاب اکتبر لنین می نویسد ، هنوز دهقانان تجزیه نشده اند . دقیقاً به خاطر همین مسأله ارضی (نابودی بقایای فئودالیسم) می باید نخست دولت بورژوازی سرنوشتی می شد . برای سرنوشتی دولت بورژوازی نمی شد با تمام دهقانان وحدت کرد . اما ، پس از استقرار حکومت کارگری و پس از نابودی فئودالیسم بورژوازی در میان دهقانان ، وحدت پرولتاریا با تمام دهقانان برای نابودی فئودالیسم ممکن بود . چهار سال پس از انقلاب اکتبر مجدداً لنین به این مسأله بازمی گردد و می نویسد :

" مراحل عمده انقلاب ما را بررسی کنیم : در مرحله اول ، مرحله به اصطلاح فراساسی ، از اکتبر (۲۵) تا ۵ ژانویه (روزی که مجلس موسسان محل شد) در ظرف ۱۰ هفته ما صد برابر بیشتر از آنچه منشویک ها و اس . ار . هادر طول ۸ ماهی که در قدرت بودند - فوریه تا اکتبر ۱۹۱۷ - در انجام کار ملو واقعی با ما شده های فئودالیسم در روسیه انجام دادیم . آیا در آن زمان انقلاب یک انقلاب بورژوازی بود ؟ البته که چنین بود ، تا جایی که عمل کرد ما کامل کردن انقلاب بورژوازی دموکراتیک بود ، تا جایی که هنوز مبارزه طبقاتی در میان دهقانان وجود نداشت ."

(دوران جدید و اشتها ت قدیم درپوش جدید ، ج ۲۳ ، ص ۲۲) .

یعنی ، انقلاب بورژوازی در زمان استقرار " دیکتاتور توری راستین پرولتاری " ! نقل قول های بسیار بیشتری نیز در این باره وجود دارد که به علت کمبود وقت نمی توانیم همه بپردازیم . در هر حال واضح است که جمع بندی خود لنین از انقلاب روسیه ، مواضع ما را تأیید می کند و نه مواضع طرفداران انقلاب مرحله ای را . در همان مقاله بالا ، لنین " اتحاد بین دهقانان و کارگران به رهبری حکومت کارگری " را " دست -

آوردی با اهمیت دوران ساز" نام می گذارد. بنا براین وحدت پرولتا - ریا و دهقانان و "مرحله" دموکراتیک انقلاب، فقط پس از انقلاب کاری سوسیالیستی ممکن است.

سوال*:

اما، مفهوم "مرحله" را در این عبارات لنین نیز باید به معنای رایج آن در نظر گرفت. بلافاصله پس از گفته، فوق لنین می نویسد: "اما، در آن واحد ((یعنی، همزمان با "مرحله" دموکراتیک)) ما تکالیف بسیار بیشتری از انقلاب بورژوازی و برای انقلاب سوسیالیستی پرولتری انجام دادیم".

یعنی، انجام همزمان تکالیف مرکب انقلاب، پس از استقرار دیکتاتور پرولتری.

"هنگامی که از خود می پرسیم که در این سال گذشته چه تغییرات مهمی انجام داده ایم، می توانیم به این مطلب اشاره کنیم: از کنترل کاری ... ماه اکنون در آستانه ایجاد مدیریت کاری در صنعت هستیم. از مبارزه عمومی دهقانان برای زمین و علیه زمینداران، مبارزه ای که خطت ملی و بورژوازموکراتیک داشت، ما اکنون به مرحله ای رسیده ایم که پرولترها و نیمه پرولترها در روستا خود را جدا کرده اند" (سخنرانی در کنگره فوق العاده ششم شوراهای ج ۲۸، ص ۱۳۸).

پس، تجربه بلشویزم نیز نظر ما را تأیید می کند: انقلاب ایران انقلابی است کاری با تکالیف مرکب. با بد دولت بورژوازی سرنگون شود، دیکتاتور پرولتاریا (متکی بر دهقانان فقیر) مستقر گردد، و تکالیف مرکب انقلاب (دموکراتیک، انتقالی، سوسیالیستی) انجام شوند. این تنها استراتژی انقلابی در ایران است*.

* به دلیل کمبود وقت در این جا نتوانستیم بیش از این به جمع بندی مواضع لنین و مواضع خود (و بویژه بررسی تجربه سایر انقلابیسات) بپردازیم. اما، برای جمع بندی نظرات لنین، می توان به مقاله، چهارمین سالگشت انقلاب اکتبر رجوع کرد:

"اطلاعات بورژوازموکراتیک، محصول فرعی انقلاب پرولتری است."

"نخستین انقلاب، ضمن رشد خود، به انقلاب دوم تحول می یابد. انقلاب دوم، مسائل انقلاب اول را در جریان عمل حل می کند."

و یا می توان به جمع بندی های کمینترن رجوع کرد (مثلاً، قطعنامه دموکراسی بورژوازی و دیکتاتور پرولتاریا):

"در جوامع سرمایه داری، هر زمانی که تشدید مهمی در جنگ طبقاتی حادث شود، هیچ بدیلی جز دیکتاتور بورژوازی یا دیکتاتور پرولتاریا وجود ندارد. هرگونه امید به راه سوم چیزی جز نوحه سرائی ارتجاعی خرده بورژوازی نیست."

سؤال ها و جواب ها

(۱) چگونه اقتصاد دبا برنا می مالکیت خصوصی در تضا دست است؟ آیا مگر امروز حتی بورژوازی امپریالیستی هم از اقتصاد برنا مریزی شده استفاده نمی کند؟ آیا جنین نگرشی رشد نیروهای مولده رانیروی محرکه و تعیین کننده قلمداد نمی کند؟ نظر رفا در رابطه با بحث های لنین درباره سرمایه داری دولتی که (بطور) برنا مریزی شده اقتصاد بورژوازی را پیش می برد چیست؟ همین طور، عملکرد امروزه بورژوازی دولتی در شوری (۲) در رابطه با انقلاب جهانی برای این که از ضد شعار و کلی گویی رایج خلاص شویم، مشخصاً رفیق توضیح دهد که انقلاب سوسیالیستی در شرایط مشخص امروز، با توجه به بحران جهانی جنبش کاری، می تواند در یک کشور پیروز شود. یعنی، (آیا) کسب قدرت سیاسی همانند انقلاب اکتبر برای پرولتاریا یک کشور عملی است؟ و اگر هست تداوم آن را چگونه دیده و حفظ و بسای سوسیالیزم را منوط به چه عواملی می دانند؟ در این رابطه وظایف انترناسیونالیستی کمو - نیستها بطور مشخص چیست؟

جواب:

اول یک نکته درباره ساله استفاده بورژوازی امپریالیستی از اقتصاد دبا برنا مریزی کنیم، سپس برمی گردیم به بخش اول سوال. یکی از وجوه مشخصه سرمایه داری در دوران پیشرفت اش در این بود که با از میان برداشتن مناسبات ماقبل سرمایه داری، می توانست، واقعاً، نیروی مولده را رشد دهد. اما، در دوران انحطاط اش، سرمایه داری شکل دیگری به خود می گیرد. دیگر قاعدت مناسبات تولیدی ماقبل سرمایه داری را به سرعت لازم از بین ببرد. مشاهده می کنید که به رغم گذشت بیش از ۸۰ سال از گشایش دوران امپریالیزم، هنوز در کشورهای عقب افتاده مناسبات تولیدی کهن وجود دارند. و به رغم رشد قابل ملاحظه سرمایه داری پس از جنگ (دوم)، ناموزونی در سطح بین المللی تشدید شده است. در واقع، سرمایه داری در دوران انحطاط ناچار است که برای حفظ قدرت و سلطه اش به مناسبات تولیدی مابعد سرمایه داری متوسل شود. امروزه در پیشرفته ترین کشورهای سرمایه داری مشاهده می کنیم که مناسبات تولیدی نظام بعدی به اشکال مسخ شده مورد استفاده قرار می گیرند. این، در واقع، یکی از وجوه مشخصه دوران انحطاط وجه تولید سرمایه داری است. سرمایه داری به جایی رسیده است که با پیدرنگون شود. نیروهای مولده دیگر نمی توانند در چارچوب چنین مناسباتی جای بگیرند. بدین ترتیب، به رغم این که انقلابات کاری پیروز نشده اند سرمایه داری سرنگون نشده است، این تغییرات ضروری در مناسبات تولیدی، بطور عینی و در چارچوب خود نظام سرمایه داری صورت می گیرند. مداخله دولت های بورژوازی در اقتصاد (و درجای از برنا مریزی) یکی از همین پدیده هاست: استفاده از شیوه های اقتصادی مختص نظام بعدی برای حفظ سرمایه داری.

اگر رفا یا دشان باشد، خود ما رکن در جلد سوم سرمایه به همین مساله اشاره کرده است. و معتقد بود که پیدایش شرکت های سهامی عام، در واقع، معرف نوعی از الفای مالکیت خصوصی بروسائل تولید در چارچوب حفظ سرمایه داری (و مالکیت خصوصی) است. یعنی این که سرمایه به بناچار هر چه بیشتر اجتماعی می شود. اما، به معنای بورژوازی کلمه، زیرا هنوز مناسبات تولیدی سرمایه داری حاکمند. در هر حال، این نوعی از نفی مالکیت خصوصی است. نیروهای مولده به چنان درجای از رشد رسیده اند که مالکیت خصوصی به معنای کلاسیک کلمه (فلان خانواده مالک فلان واحد تولیدی) دیگر امکان پذیر نیست. برای حفظ سرمایه داری احتیاج به "اجتماعی شدن مالکیت" (خصوصی) وجود دارد. (و یا لنین، پیدایش انحمارات رانسانه آغا ز دوران انتقال

* آنچه در داخل پرانتز در متن سوالات آمده از خود سوال کننده نیست.

به سوسیالیسم می دانست . به همین دلیل امپریالیسم را آخرین مرحله سرمایه داری تلقی می کرد . مرحله انحطاط سرمایه داری () .

اقتصاد "برنا مریزی شده" در چارچوب مناسب سرمایه داری نیز چنین مفهومی دارد: در خدمت حفظ مالکیت خصوصی و نظام سرمایه داری است . بنا بر این این پدیده را نمی توان با اقتصاد برنا مریزی شده ای که در اثر سرنگونی سرمایه داری و در اثر سرنگونی قدرت دولتی بورژوازی پیدا می شود ، یکسان تلقی کرد . با ازمیان رفتن سلطه بورژوازی ، اقتصاد با برنا مریزی در خدمت حفظ مالکیت خصوصی نیست . بلکه در خدمت پیشبرد اقتصاد دبرای رفع نیازهای توده های وسیع آن جامعه است . این دو پدیده را با یکدیگر متفاوتند . نمی توان به دلیل برخی تشابهات فرعی در شکل ، محتوای متفاوت آنها را ندیده گرفت . نمی توان گفت که مثلا در انگلستان مالکیت نزدیک به نصف وراثت تولید دولتی است . در شوروی ۷۰ الی ۸۰ درصد ، بنا بر این این فقط مساله تفاوت کمی در کار است . منشاء این دو پدیده از لحاظ کیفی متفاوتند . اقتصاد با برنا مریزی در شوروی از یک انقلاب کارگری بیرون آمده است . البته ، دولت کارگری در شوروی منقطع شده است . آنچه امروز داریم به هیچ وجه آن دولتی که از انقلاب ناشی شد ، نیست . حال این که می توان نامش را چه گذاشت ، از حوصله بحث جلسه امروز خارج است . در حال ما به سرمایه داری دولتی (ویا "بورژوازی دولتی") بودن شوروی اعتقاد نداریم . نمی توان مفهوم سرمایه داری دولتی را هم برای تشریح مثلا مصر زمان ناصریا سوریه امروز و تا اندازه ای عراق بکاربرد (و در مورد جمهوری اسلامی فعلی) و هم در مورد شوروی . این یک اشتباه بزرگ است . این پدیده های متفاوت به هیچ وجه در چارچوب یک مقوله واحد نمی گنجند . در حال من فرصت این را ندارم که در این جا وارد چنین بحثی بشوم . اما ، همین واقعیت ساده معرف اشتباه بودن این تزااست .

اما ، به آن معنایی که ما اقتصاد با برنا مریزی را می بریم ، تردیدی نیست که با مالکیت خصوصی (و سرمایه داری) در تضاد است . زیرا ، در تعریف ما ، طبقه کارگر در تعیین این برنا من نقش مستقیم دارد . کنترل برنا مریزی در دست تولیدکنندگان (طبقه کارگر) باشد . اگر این کنترل حذف شود . بوضوح جزا انحطاط نتیجه ای نخواهد داد . در دوران انتقال از سرمایه داری به سوسیالیسم قدرت تصمیم گیری بر سر این مساله که چه بخشی از محصول اجتماعی باید برای سیکل بسازد تولید پس انداز شود و چه بخشی می تواند به مصرف برسد ، می باید که در دست طبقه کارگر باشد (و نه در دست عده ای خارج از طبقه کارگر) . تعیین و تنظیم آهنگ رشد اقتصادی اگر در دست تولیدکنندگان نباشد ، اقتصاد با برنا مریزی به سوسیالیسم منتهی نخواهد شد . بنا بر این ، بدون چنین خصوصیاتی ، اقتصاد برنا مریزی شده ، به معنی دقیق کلمه در تضاد با مالکیت خصوصی نیست . (در شوروی این خصوصیت وجود ندارد) . اما ، با وجود این نمی توان گفت که اقتصاد شوروی مسا با اقتصاد انگلستان است . تفاوت ریشه ای این دو اقتصاد را باید در نظر گرفت .

دولت کارگری ، در دوران انتقال ، به اتکای مداخله مستقیم شورا های کارگری ، برنا مریزی اقتصاد را به شکلی تنظیم خواهد کرد که نیروهای مولده را رشد دهد ، پیش شرط های مادی برای سوسیالیسم را فراهم سازد و تمام مناسبات ما قبل سوسیالیستی را از میان بردارد . و دروا حدهایی که به مقدم تمرکززدایی از مقیاس لازم تولیدی برخوردارند ، به تدریج و بر اساس برنا مریزی ، شالوده های جامعه سوسیالیستی را بنا کند . البته ، همان طور که قبلا گفتم ، پیروزی نهایی این پروسه مشروط به پیروزی انقلاب جهانی است . مشروط به پیروزی انقلابات کارگری در بخش ها تعیین کننده سرمایه داری جهانی است . در عصر امپریالیسم ، تقسیم کار بین المللی وجود دارد ، نیروهای مولده از مرزهای ملی فراتر رفته اند ، بنا بر این ، چنانچه بخش های عمده نیروهای مولده در مقیاس بین المللی در دست طبقه کارگر نباشد ، امکان ساختمان موفقیت آمیز جامعه سوسیالیستی وجود ندارد . انتقال از سرمایه داری به سوسیالیسم در چارچوب یک جامعه منزوی غیر ممکن است . اگر دولت کارگری برای انقلاب جهانی مبارزه نکند ،

انحطاط اش اجتناب ناپذیر است . زیرا نخواهد توانست در چارچوب بازار جهانی با سرمایه داری رقابت کند . نخواهد توانست نیروهای مولده را به اندازه ای رشد دهد که بر این بازار مسلط شود . امروزه می بینیم که حتی پس از ۷۰ سال ، هنوز اقتصاد شوروی عقب مانده تر از امپریالیسم است . چنانچه در چارچوب بازار جهانی سرمایه داری باقی بماند ، اثرات مخرب آن بر اقتصادش عاقبت بروز خواهد کرد . و اگر از این بازار کناره بگیرد ، در واقع نیروهای مولده اش به عقب خواهند رفت .

اقداماتی که در دوران لنین برای رشد نیروهای مولده و بنیاد شالوده های اقتصاد سوسیالیستی انجام گرفت همگی تحت شرایط استقرار دولت کارگری و متکی بر مداخله مستقیم طبقه کارگر بود . استفاده از سرمایه داری دولتی و یا عقب نشینی های اقتصادی در برخی حوزه ها (مثلا "برنا مریزی جدید") نمی توانست به نفع طبقه کارگر تمام شود . اما ، اگر کنترل کارگری بر این پروسه وجود نداشته باشد ، طبیعا به انحطاط خواهد انجامید . باید طبقه کارگر از طریق ارگان های مستقل خود سازماندهی (شوراها) بر تمام این پروسه نظارت کند . (در دوران استالین ، اما ، اعمال قدرت مستقیم توسط طبقه کارگر به تدریج به صفر رسید . انحطاط دولت ، جامعه و حزب کمونیست شوروی نتیجه آن است) .*

در رابطه با سوال دوم رفیق درباره امکان پیروزی انقلاب سوسیالیستی در شرایط مشخص امروزه (بحران رهبری انقلابی) در کشورهای مشخص ، باید گفت که از لحاظ عینی شرایط برای پیروزی انقلاب سوسیالیستی در تمام دنیا فراهم است (از یکی دو استثنا مثلا در برخی کشورهای بسیار عقب افتاده بگذریم) . پرولتاریا (از لحاظ عینی) می تواند در اغلب کشورها به اتکای متحدینش قدرت را تسخیر کند . اما ، از لحاظ سیاسی ، عامل ذهنی ، یعنی رهبری انقلابی کارگری برای تحقق این قدرت کارگری وجود ندارد . زیرا ، (در شرایط امروزه) این مساله نیازمند وجود یک بین الملل انقلابی دارای نفوذ عمده در کشورهای مختلف است ، که وجود ندارد . در واقع ، بدون این عامل ذهنی (رهبری و حزب انقلابی) پیروزی انقلاب سوسیالیستی غیر ممکن است . انقلاب سوسیالیستی در هر حال به تسخیر قدرت در یک کشور خلاصه نمی شود . به دلیل ابعاد بین المللی انقلاب سوسیالیستی ، انزوا در محدوده یک کشور منجر به انحطاط می گردد . چنانچه رهبری انقلابی نتواند در گستره بین المللی وظایف انقلابی خود را انجام دهد ، در چارچوب ملی نیز نخواهد توانست از انحطاط انقلاب جلوگیری کند . نمونه چین را دیدیم . امروزه نمونه ویتنام را نیز مشاهده می کنیم . علیرغم تاثیر این انقلاب در مقیاس بین المللی ، از آنجا که وظایف بین المللی انقلاب را فراموش کردند ، انقلابشان بتدریج از درون نیز منقطع شده است .

بدین ترتیب ، مساله کسب پیروزی (از لحاظ تسخیر قدرت سیاسی) شاید بتواند بدون بین الملل انقلابی و بدون حزب انقلابی لنینیستی در این یا آن کشور تحت شرایط ویژه و استثنائی تحقق یابد . استثنائاتی که امروزه نادرتر و نادرتر می شوند . زیرا که امروزه امپریالیسم جهانی نیز این شرایط ویژه را تجربه کرده است (مثلا کوبا) و به این سادگی اجازه نخواهد داد که بورژوازی بدین ترتیب سرنگون شود . اما ، در حال از نظر تئوریک احتمال این هست که حتی تحت رهبری های نه چندان لنینیست و نه چندان آگاه به تمام وظایف انقلاب ، در کشوری خاص گام اول انقلاب

* به همین دلیل ، در دوران انتقال در تحلیل نهایی مساله کلیدی مساله ماهیت دولت است (یعنی ، سیاست) و نه اقتصاد . بنا بر این ، ایراد رفیق منی برای که رشد نیروهای مولد به مشابه عامل تعیین کننده تلقی شده ، صحیح نیست . تضمین انتقال در دیکتاتور انقلابی کارگری است .

برداشته شود. اما این پیروزی موقتی است و به نتیجه نهائی لازم نخواهد رسید. به انحطاط خواهد انجامید، در کشورهای پیشرفته سرمایه داری، اما، به نظرم حتی چنین امکانی وجود ندارد. قدرت بورژوازی و نفوذ آن در طبقه کارگر به شکلی است که بدون یک رهبری واقعا انقلابی تسخیر قدرت میسر نیست. طبقه کارگر بصورت تصادفی بقدرت نخواهد رسید. در کشورهای عقب افتاده نیز امروزه وضع به همین قرار است. اما، در آنجا نیز اگر تحت شرایط ویژه ای قدرت تسخیر شود، حفظ آن در دراز مدت دشوار خواهد بود. مگر آن که به وظایف بین المللی توجه شود.

در ضمن اشتباه نشود. این بحث بدان معنی نیست که نمی توان قدرت را تسخیر کرد، مگر آن که شرایط پیروزی انقلاب جهانی فراهم باشند. این پروسه عاقبت باید آغاز شود. قبل از آغاز این مبارزه نمی توان نتیجه اش را تعیین کرد. وظیفه انقلابی اینست که انقلاب کند. و تلاش کند تا این انقلاب را به گستره جهانی بکشد. (بحث من فقط بدین معنی است که مبارزه در راه ایجاد حزب انقلابی را نمی توان از مبارزه برای ایجاد بین الملل انقلابی جدا کرد). چنانچه در مقیاس بین المللی انقلاب به شکست بینجامد، انجامیده است (۱) کاری نمی توان کرد جز آن که از نو مبارزه را از سر گرفت (قبل از پیروزی نهائی شکست های بسیاری در سراسر است).

سؤال :

شما می گوئید که لنین مسأله کسب قدرت سیاسی را در انقلاب دموکراتیک هیچ کجا مطرح نکرده است. در حالی که اختلاف او با منشویزم اساسا بر سر همین مسأله است. او همه جا از این تزدفاع کرده که پرولتاریا انقلاب دموکراتیک را به بورژوازی وانگذازد و در هرجا با کشتادن دهقانان و توده ها به زیر پرچم خویش، انجام این امر را خود به عهده بگیرد. همانا به واسطه ضعف و خیانت بورژوازی نسبت به اهداف این انقلاب و حل مسائل آن است که برای پرولتاریا از نقطه نظر تسهیل راه سوسیالیزم (ایمن روش) مهم است. طرح دیکتاتور دموکراتیک کارگران و دهقانان و برنامه های اقتصادی که در مالیات جنسی و تزه های آوریل فرموله شده همه در خدمت حل این تضادها و تسهیل راه سوسیالیزم است که فقط به واسطه کسب قدرت سیاسی بوسیله پرولتاریا و سرنگونی بورژوازی امکان پذیر است. و این هنوز انقلاب سوسیالیستی نیست که لنین اتفاقا پس از انقلاب اکتبر به جمع بندی آن دست زد و تفاوت آن را با راه در مقالاتی مثل مالیات جنسی، فقر و فلاکت، و تزه های آوریل، و در چهارمین سالگشت انقلاب اکتبر بیان کرده است. چرا شما با تحریف این تزه های پایه ای لنین به بحث نهشته اید و مسأله کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا و تفاوت دولت پرولتری سوسیالیستی را با دولت دموکراتیک انقلابی و پرولتری دهقانی چه می دانید؟ و نسبت به مواضع فوق در مقالات فوق الذکر چه موضعی دارید؟

جواب :

من، در واقع، همه این سوالات رفیقمان را در بحث خسود پاسخ دادم. لنین هنگامی که ضرورت دیکتاتور دموکراتیک انقلابی بی کارگران و دهقانان را مطرح می کرد، در ضمن تاکید داشت که این یک حکومت موقتی است. و نه یک دوره دراز تاریخی که در طی آن پرولتاریا در قدرت دولتی سهم خواهد بود. این مفهوم را به واسطه نقل قولی که از لنین آوردم، توضیح دادم. او گفته است که ما هرگز مسأله تصرف قدرت را (در انقلاب دموکراتیک) مطرح نکرده ایم. زیرا، تصرف قدرت به معنای انقلاب سوسیالیستی است ایراد او به تروتسکی نیز همین بود. تروتسکی می گفت که در اثر انقلاب دموکراتیک پرولتاریا می تواند بقدرت برسد. لنین می گفت که اگر پرولتاریا قدرت را تصرف کند، این به معنای انقلاب سوسیالیستی است. نقل قول هایی که از لنین ذکر کردم دقیقا

بدین معنی بود که در سال های ۱۹۰۵ و ۱۹۰۶ هنگامی که مسأله دیکتاتور دموکراتیک کارگران و دهقانان مطرح می شد، لنین چندین بار تاکید کرده است که تشکیل این دیکتاتور به مثابه کسب قدرت نیست (به معنی "به کف آوردن قدرت" نیست). بلکه فقط به معنی شرکت در یک حکومت موقت است تا زمان تشکیل مجلس موسسان. (دلیل ضرورت این دیکتاتور نیز از دیدگاه لنین واضح بود). از آنجا که بورژوازی نه مایل و نه قادر به سرنگونی دولت تزار است بنابراین پرولتاریا باید به کمک دهقانان تزاریزم را سرنگون کند، انجام تکالیف دموکراتیک انقلاب را تا آنجا که می تواند شروع کند و تشکیل یک مجلس موسسان و واقعا آزاد و انقلابی را تضمین کند. اما، پس از تشکیل مجلس موسسان، حقوق حکومت موقت منتفی می گردد. زیرا، حکومت بعدی را مجلس موسسان تعیین خواهد کرد (والا مجلس موسسان نیست). و البته، احتمال زیادی وجود داشت که در صورت تشکیل مجلس موسسان بورژوازی اکثر را به خود جلب کند. این را لنین بارها تاکید کرده است. حتی پس از انقلاب اکتبر، در شرایط استقرار دیکتاتور پرولتاریا، بورژوازی در انتخابات مجلس موسسان اکثریت را کسب کرد. حال، در سال ۱۹۰۵، آیا رفیق سوال کننده تصور می کند که در انتخابات چنین مجلسی بلشویک ها اکثریت را بدست می آوردند؟ پس از تشکیل مجلس موسسان حکومت موقت از میان می رفت. این را نمی توان تسخیر قدرت تلقی کرد. و لنین دقیقا این پدیده موقتی بودن دیکتاتور پرولتاریا و دهقانان را از اهمیت بورژوازی انقلاب استنتاج می کرد. منشویک ها می گفتند، انقلاب بورژوازی است، بنابراین پرولتاریا نباید در حکومت باشی از انقلاب شرکت کند. زیرا که این فقط می تواند یک حکومت بورژوازی باشد. لنین می گفت، خیر! تا تشکیل مجلس موسسان باید شرکت کند، زیرا اگر نگیرد، اساسا تضمینی نیست که انقلاب دموکراتیک به سرانجام رسد. (زیرا بورژوازی حتی از انقلاب بورژوازی هراس دارد). اما، این یک حکومت موقتی بود برای تضمین تشکیل مجلس موسسان.

بنابراین، من این مسأله "تحریف" مواضع لنین را در ک نمی کنم. رفیق سوال کننده برچه اساسی چنین ایرادی را وارد می داند. من به اتکای نقل قول هایی از خود لنین نظرم را عنوان کردم. استنباط من، بر اساس مطالعه نوشته های لنین، اینست که مفهوم لنین از دیکتاتور دموکراتیک یک حکومت موقت بود و نه یک مرحله تاریخی. او معتقد بود که این حکومت موقت می تواند به سلطه بورژوازی منتهی شود. و لنین می گفت که به احتمال زیاد چنین خواهد شد. اما، او در ضمن مطرح می کرد که چنانچه انقلاب واقعا رادیکال باشد (به کمک دهقانان کلیه کثافات کهن را پاک کند)، پرولتاریای اروپا تحت تاثیر انقلاب ما به انقلاب سوسیالیستی مبادرت خواهد ورزید و سپس به کمک آن ما نیز خواهیم توانست به مرحله سوسیالیستی انقلاب بطور مستقیم (بی وقفه) وارد شویم. اما، در این صورت نیز این حکومت موقتی می بود، زیرا که بلافاصله به دیکتاتور پرولتاریا تبدیل می شد. و نه این که بصورت دیکتاتور دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان باقی بماند. این ها همه مواضع خود لنین بودند.

نکته دوم سوال رفیق ما در اینست که معتقد است، بیسن انقلاب دموکراتیک و انقلاب سوسیالیست تفاوت هایی وجود دارد. این البته درست است! من نیز این مسأله را قبول دارم. مسأله اینست که مفهومی که من اشاره کردم: انقلاب دموکراتیک یعنی انتقال قدرت از یک طبقه ماقبل سرمایه داری به بورژوازی. این مفهوم دقیق و کلاسیک انقلاب دموکراتیک است. اما، در متون مارکسیستی به جنبش های انقلابی حول تکالیف دموکراتیک نیز تحت همین عنوان اشاره شده است. (هرجا که انقلاب به معنای خیزش انقلابی بر سر این مسائل بوده) گفته شده که انقلاب دموکراتیک است. مثلا، توضیح دادم که لنین حتی پس از انقلاب اکتبر، یعنی در شرایط وجود دولت کارگری (بقول لنین: "دیکتاتور را ستین پرولتاریا")،

می نویسد که در چند ماه اول انقلاب، انقلاب دموکراتیک نبود. برخی شاید بگویند که دولت ناشی از انقلاب اکتبر هنوز بسک دیکتاتوری پرولتری نبود و به تدریج چنین شد. البته، استقزار یک دولت کارگری خود یک پروسه است. باید دولت کارگری مستحکم شود. در روسیه نیز پروسه‌ای طی شد تا دولت کارگری در سراسر کشور استحکام یابد. اما در حال اکتبر به بعد ما هیئت طبقاتی دولت انقلابی به وضوح کارگری است. پس منظور لنین این نیست که پس از اکتبر قدرت از تزاریزم به بورژوازی منتقل شد (حتی در روستا)، بلکه این که جنبش دهقانی بر سر مساله ارضی برای افتاد و پرولتاریا برای نابودی فئودالیزم در روستاهای روسیه با کل دهقانان متحد شد. لنین نام این رانیز انقلاب دموکراتیک گذاشته است. اما این با آن مفهوم دقیق آن تفاوت دارد. تمام بحث من نیز در همین نکته است. (انقلاب دموکراتیک به معنای انتقال قدرت به بورژوازی به تدریج و از بالا در ایران صورت گرفته است). انقلاب دموکراتیک به معنای انجام کامل تکالیف دموکراتیک انقلاب فقط پس از تسخیر قدرت توسط پرولتاریا تحقق خواهد یافت. در روسیه نیز دقیقاً همین طورتفاق افتاد. رفقا ئی که به غیر از این اعتقاد دارند، باید ادعای خود را ثابت کنند. در بحث اصلی خود چندین نقل قول از لنین در این مورد ذکر کردم. اما، دهها نقل قول دیگر نیز وجود دارند. در هر چهار سال پس از انقلاب، لنین این عقیده را ابراز کرده است. رفقا کافست به نطق‌ها و نوشته‌های لنین در سالروزهای انقلاب اکتبر مراجعه کنند تا صحت گفته‌ها را در بارها و بارها لنین گفته است که ما در روسیه انقلاب بورژوازی (به معنای انجام تکالیف بورژوازی) را پس از اکتبر و تحت رهبری (دولت) کارگری انجام دادیم (در همان حالی که به تکالیف سوسیالیستی انقلاب می پرداختند). بدین معنی میان مفهوم لنین از "انقلاب دموکراتیک" در سال ۱۹۰۵ و در سالهای پس از ۱۹۱۷ تفاوت هست. دومی در شرایط دیکتاتوری پرولتاریا و نه تحت دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان صورت می گیرد. در عین این که مستلزم وحدت با کل دهقانان است. به عقیده ما این نکته کلیدی است. و رفیق سوال کننده به این تفاوت کیفی التفات نکرده است.

سوال :

آیا بدون طی مراحلی که جوهرش دموکراسی و وجود حقوق دموکراتیک در جامعه می باشد، پرولتاریا می تواند به طبقه‌ای برای خود تبدیل شود و آگاه و توانمند بتواند در نوشت خود را در دست بگیرد و به دنیای آزادی گذر کند و با این گذر بشریت را از قبود طبقاتی رها سازد؟ آیا بدون این دوره رشد و آماده سازی عینی و ذهنی، امکان انقلاب سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا وجود دارد؟ در غیر این صورت به ابزار دست روشنفکران کمونیست همان طور که در بسیاری جاها تجربه کردیم، تبدیل نخواهد شد؟ در صورت فقدان این شرایط اگر انقلاب به هر دلیل پیروز شود آیا می تواند آن را حفظ کرده و تکامل دهد؟ با کدام آگاهی و ضامن طبقاتی؟ نکند شما به عنوان نمایندگان آنان با صداقت و صمیمیت آن را به نمایندگی از او حفظ می کنید و جلو می برید؟

جواب :

البته، واضح است که چنانچه از زاویه بدیل مطلوب به قضا یا نگاه کنیم، در صورت وجود دموکراسی گسترده در جامعه، پرولتاریا می تواند هر چه بهتر خود را برای سرنگونی سرمایه داری و گذار به سوسیالیزم آماده سازد. عوامی که منجر به تعویق تاریخی در انجام تکالیف دموکراتیک انقلاب و ترکیب تضادها در سرمایه با تضادهای کهن شده، حالت انفجارپذیری در کشورهای عقب افتاده ایجا کرده است که پیدایش دموکراسی قبل از سرنگونی بورژوازی را غیرممکن می سازد. شناسایی قوای اجتماعی سخت به ضرر بورژوازی است و در چارچوب حفظ دولت بورژوازی، دموکراسی و حقوق دموکراتیک

غیر قابل دسترسی. حال رفیق ما می گوید: بدون دموکراسی، پرولتاریا از آگاهی لازم برخوردار نخواهد شد. خیر! به این شکل نمی توان مساله را طرح کرد. در واقع، بدون سرنگونی بورژوازی، دموکراسی غیرممکن است. نمی توان بر اساس طرح های ایده آل به قضا یا نگاه کرد و گفت: اول باید دموکراسی مستقر شود تا پرولتاریا در مکتب دموکراسی برای سوسیالیزم پرورش یابد. در کجای دنیا در ۷۰ یا ۸۰ سال اخیر چنین اتفاقی افتاده است؟ یک نمونه را ذکر کنید! البته اگر بشود، من هم موافقم که بهتر است. اما نمی شود! اول تسخیر قدرت، سپس دموکراسی. تمام حوادث تاریخ دوران اخیر (من جمله انقلاب اکتبر) این مطلب را ثابت کرده است.

اما، اگر منظور رفیق از "دوره دموکراسی"، چیزی شبیه چند ماه بین فوریه و اکتبر (۱۹۱۷) در انقلاب روسیه است (بگذریم از این نکته که در همین دوره "دموکراتیک" دو حمله اساسی ضد انقلاب را داشته ایم!)، مساله دیگری را طرح می کند. اگر منظور از "دوره آماده سازی پرولتاریا" اینست؛ چنین دوره‌ای در هریرخاست انقلابی وجود دارد. انقلاب که در یک شب صورت نمی گیرد! بطور حتم دوره چند ماهه‌ای از موج انقلابی خواهیم داشت که در طول آن (نظیر فوریه تا اکتبر) پرولتاریا هر چه بیشتر خود را آماده می سازد. همه انقلابات چنین بوده است. و اگر ۷ یا ۸ ماه برای انقلاب اکتبر کافی بود، در انقلابات دیگر شاید با کمتر از آن نیز ممکن باشد. امروزه، لاف زنجریات بیشتری در سطح جهانی برخورداریم.

اما، اگر منظور او اینست که صرف دوره برخاست انقلابی (که با خود "حقوق دموکراتیک" را نیز به همراه می آورد) کافی نیست و حتماً باید از یک مرحله دموکراتیک گذر کرد، به وضوح اشتباه می کند. تجربه تاریخی ثابت کرده است که به چنین مرحله‌ای نیاز نداریم. پس این انقلابات کارگری که تا کنون داشته ایم، از کجا آمده اند؟ بدون وجود دوره‌ای طولانی از دموکراسی، ما شاهد انقلاب سوسیالیستی در کشورهای عقب افتاده بوده ایم. اگر دموکراسی نیز وجود داشت، بهتر می شد. اما وجود نداشت و در حال انقلاب پیروز شد. طرح سوال خود از دیدگاه نادرست رفیق سوال کننده حکایت می کند. در شرایط عینی کنونی، قبل از سرنگونی سرمایه داری (و دولت بورژوازی)، دموکراسی در کشورهای عقب افتاده بدست نخواهد آمد.

سوال :

در نظری که رفقای وحدت کمونیستی، کندوکاو و رزمندگان مطرح کردند، به نظر من هیچکدام به وضعیت سیاسی طبقاتی مشخص ایران، وضعیت عینی و ذهنی ایران نپرداختند. اگر بحث انقلاب ایران فقط بحثی تئوریک نظری نیست، بلکه پاسخ گوئی مشخص به واقعیت جاری ایران است، باید گفت که آخر در این مقطع تاریخی، واقعیت‌های مشخص چه برنامه و تاکتیکی را می طلبد. همان طور که در ارزیابی متدولوژی و تغییرات نظریات لنین مطرح شد که نظرات متناسب با شرایط جاری تغییرپذیر، تنظیم و تغییر می کنند، باید چنین کرد نه این که از این متدولوژی زنده مارکسیستی در جهت اثبات متدولوژی خویش استفاده کرد.

جواب :

اول این که چنانچه استراتژی عمومی روشن نباشد، نخواهیم توانست در هیچ یک از حوادث تعیین کننده، جنگ طبقاتی شرکت و مداخله‌ای آگاهانه داشته باشیم. یکی از مشکلات چپ ایران دقیقاً در این بود که نظر روشنی درباره استراتژی و تاکتیک انقلابی در دوران کنونی نداشت. بلاهایی که بر سر ما آمد، از همین کمبود ناشی می شد. عده‌ای قبل از انقلاب به دنبال خمینی کشیده شدند، عده‌ای بعد از انقلاب به حکومت بازرگان تسلیم شدند، و بعدها نیز عده بیشتری به دنبال بنی صدر رفتند. این زیگزاگهای چپ در انقلاب ایران (واشنگاهات عمده آن) از چه کمبودی ناشی می شد؟ واضح شده است که در دوره قبلی، چپ ایران از تدارک ضروری برای تدوین استراتژی

انقلابی برخوردار نشده بود. بنابراین، اگر امروزه نیز این مسأله را تدارک ندهیم، فردا، اگر گشایشی ایجاد شود، مجدداً همین اشتباهات را تکرار خواهیم کرد. بنا بر این نمی توان بحث بر سر مسائل مشخص جاری را در مقابل بحث بر سر استراتژی انقلابی قرارداد. این دو در خدمت یکدیگرند. (بگذریم که در ضمن بحث، من به اوضاع مشخص ایران اشاره کردم).

دوم این که اگر نظر مشخص ما درباره اوضاع جاری ایران را می خواهید، این مسأله از حوصله بحث این سمینار خارج است. البته، نظر داریم و قبلاً هم نوشته ایم. (رفقای من خواننده به مثلاً مقالات اکنون چه و پاسخ به راه فدائی در نشریه "سویالیزم و انقلاب" رجوع کنند. این دو مقاله مورد تأیید من نیز هست) - (اگر هم رفقا مایل باشند، پس از سمینار می توانیم در این مورد بحث کنیم). اما، این بحث از موضوع امروز ما خارج است و من نمی توانم وقت جلسه را به آن اختصاص دهم.

سوال:

تفاوت و نقش حزب و شوراها را در اعمال دیکتاتور پرولتاریا توضیح دهید. اگر حزب نماینده پیشرو پرولتاریا باشد، آیا خواست و یا اعمالی جدا از خواست طبقه کارگر یا شوراها می تواند داشته باشد؟

جواب:

تجربه تاریخی به نقدها شایسته است که آری! می تواند جدا باشد. در همان انقلاب روسیه، در برخی موارد، اختلافاتی بین شوراها و حزب رخ داد. (قبل از انحطاط حزب کمونیست شوروی. در همان دوران حیات لنین). مسأله بر سر اینست که کدام یک نقش تعیین کننده در تصمیمات را دارند: حزب یا شوراها؟ این مسأله بسیار مهم است. به هیچ وجه تضمین نشده که یک حزب انقلابی کارگری، از آنجا که رهبر پرولتاریاست و پیشگام پرولتاریا را در درون خود متشکل و متحد کرده است، بطور دائمی و هر روز، بدون هیچ گونه کمی و کسری، دقیقاً منافع کل پرولتاریا را به آن شکلی که خود پرولتاریا در همان هنگام درک می کند، منعکس خواهد کرد. بدیهی و طبیعی است که اختلافات پیش خواهند آمد. همان طور که پس از پیروزی انقلاب اکتبر در روسیه نیز پیش آمدند. در این گونه موارد، نظر شوراها باید تعیین کننده باشد. استقرار قدرت دولتی کارگری چنین مفهومی را داراست. حزب (هر قدر هم که انقلابی باشد) نمی تواند نظریات خود را بر طبقه کارگر به زور تحمیل کند. باید بقبولاند. همان طور که قبل از انقلاب ناچار است که بقبولاند.

بنابراین، منظور من از رابطه شوراها و حزب چنین چیزی بود. الگوی ما هم تجربه خود انقلاب اکتبر است. در شوروی پس از انقلاب نیز شوراها تمام ارکان قدرت دولتی را کنترل می کردند. حزب، در واقع، توسط شوراها برای تشکیل حکومت انتخاب شد. از آنجا که اکثریت نمایندگان به برنامۀ بلشویک ها رای دادند، آنها ما مورتشکیسل حکومت شدند. اس. آر. ای چپ نیز در این رای گیری سهم آوردند، گفتند به آنها هم باید در حکومت به نسبت رای شان شغل داد. بلشویک ها نیز به همین (اما، منشویک ها خود نیز پذیرفتند). بنا بر این شوراها تعیین خواهند کرد که چه کسی حکومت کند و چه برنامۀ اقتصادی اجراء شود. آنها تعیین خواهند کرد که چه بخشی از تولیدی صرف جاری برسد و چه مقدار پس انداز شود. قدرت در دست شوراهاست. البته، ممکن است اشتباه هم بکنند. حزب هم احتمالاً اشتباه خواهد کرد. از اشتباهات درس خواهند گرفت! اما راه جلوگیری از اشتباهات در این نیست که به چند نفر متخصص در بلاهت حقوق تصمیم گیری را تفویض کنند. خیر! پرولتاریا به نظر همه متخصصین توجه خواهد کرد و سپس خود تصمیم می گیرد. اگر مصرف را بیش از حد لازم زیاد کنند، بزودی مشاهده خواهد کرد که به رشد نیروهای مولده لطمه وارد شده (واز مصرف در سال های بعد کاسته خواهد شد) بنا بر این اشتباهات را تصحیح خواهد کرد. سال بعد به پس انداز بیشتری رضایت خواهد داد. هنگامیکه

می گوئیم قدرت کارگری یعنی این که ارگان های خود سازمانده می کارگری قدرت را اعمال بکنند، و نه این که حزب شوراها را کنار بزند و خود تمام قدرت را قبضه کند.

سوال:

برچه اساسی فکری می کنید که انقلاب ۱۹۱۷ یک انقلاب اجتماعی بوده است؟ آیا فرقی بین یک انقلاب سیاسی و یک انقلاب اجتماعی نمی بینید؟ در صحبت خودتان اشاره کردید از جمله تکالیف انقلاب ایران خلع ید از سرمایه انحصاری است. آیا این خلع ید شامل خلع سرمایه غیر انحصاری نمی شود؟

جواب:

اول در مورد سوال آخر! من نگفتم خلع ید از سرمایه انحصاری. گفتم سرمایه بزرگ. دلیل آن نیز روشن است. اقتصاد با برنامۀ نمی تواند بر واحدهای کوچک تولیدی متکی باشد. نمی توان کارگاه های کوچک و یا منافذ های ایران را ملی کرد و تحت کنترل برنامۀ درآورد. قبل از هر چیز، چنین کاری مستلزم ایجاد آن چنان بوروکراسی عظیمی است که میزان مصرف آن خود چندین برابر مقدار صرفه جویی ناشی از برنامۀ ریزی خواهد بود. الفای مالکیت خصوصی و استقرار اقتصاد با برنامۀ دارای پیش شرط های عینی مشخصی است. باید میزان تراکم و تمرکز تولید از یک حد اقل لازم بیشتر باشد. بنا بر این سرگونی سرمایه داری در ایران به معنای الفای کامل مالکیت خصوصی در همان گام نخست نخواهد بود. فقط آن بخش که از پیش شرط های ضروری فوق برخوردار است می تواند الفاشود: یعنی، در واحدهای بزرگ. در این بخش، به اتکای اقتصاد بر برنامۀ ریزی شده، شالوده های سوسیالیستی بنا خواهند شد. در بخش های دیگر شالوده هایی که فعلاً در این جا فرصت بحث آن را نداریم، باید نخست رشد لازم صورت بگیرد (نمونه). هائی از این شیوه ها را در انقلاب روسیه در دوران لنین مشاهده کرده ایم.

در رابطه با تعریف مفاهیم انقلاب اجتماعی و انقلاب سیاسی، و دلیل این که چرا ما فکری کنیم انقلاب فوریه ۱۹۱۷ یک انقلاب اجتماعی بود، قبلاً توضیح دادم. اولاً، این تعریف ما نبود، تعریف کلاسیک در مارکسیزم همین است و به عقیده لنین نیز اشاره کردم. انقلاب اجتماعی یعنی انقلابی که بواسطه آن انتقال قدرت از یک طبقه اجتماعی به طبقه ای دیگر تحقق پذیرد. در انقلاب فوریه قدرت دولتی از دست فئودال ها و اشرافیت به رهبری تزار خارج شد و به دست بورژوازی روسیه افتاد. این، یک انقلاب اجتماعی است. انقلاب اجتماعی بورژوازی. در صورتی که انقلاب سیاسی معنای دیگری دارد. رفیق از سازمان وحدت کمونیستی تعریف نا درستی از انقلاب سیاسی ارائه داد. مثلاً، او گفت انقلاب اکتبر نیز در گام نخست یک انقلاب سیاسی بود زیرا که قدرت از یک طبقه به طبقه دیگری منتقل شد! اما، این دقیقاً یعنی انقلاب اجتماعی. حال اگر سایر تکالیف اجتماعی انقلاب انجام نشوند، انقلاب به شکست می انجامد. اما، انجام این تکالیف در طول یک پروسه تاریخی میسر خواهد بود. نمی توان در آغاز این پروسه عنوان کرد که هنوز انقلاب اجتماعی رخ نداده است. به شرط انتقال در قدرت طبقه ای، انقلاب اجتماعی نقداً آغاز شده است. به این دلیل، انقلاب فوریه ۱۹۱۷ یک انقلاب اجتماعی بود (همان طور که لنین نیز معتقد بود). انقلاب اجتماعی را نباید با حل تکالیف اجتماعی انقلاب یکسان گرفت.

* تعریف سخنرانان بعد از من (راه فدائی، بخشی از جناح چپ و راه کارگر) از انقلاب اجتماعی نا صحیح است. آنها انقلابات بورژوازی را اساساً انقلاب سیاسی می دانند. به عقیده آنان در انقلاب بورژوازی فقط "روینا" تغییر می کند. به عقیده ما این یک تعریف خشک غیر مارکسیستی است که ریشه آن در نوشته های کاژوتسکی است.

و اما انقلاب سیاسی بدین معنی است که قدرت دولتی نه از طبقه به طبقه ای دیگر، بلکه از لایه‌های از یک طبقه به لایه‌های دیگری از همان طبقه منتقل می‌شود. (لایه به معنای دقیق و مارکسیستی کلمه). این مفهوم را نیز سبازید به شکل ساده و مکارنیکی در نظر گرفت. انقلاب سیاسی بدین معنی نیست که صرفاً قدرت یک دارودسته - مثلاً بورژوا به یک دارودسته دیگر داده می‌شود. هنگامی که ما رکن از "تغییر" رژیم سیاسی سخن می‌گوییم، منظور او این نیست که فقط گانگسترها عوض می‌شوند. بلکه بدین معنی است که شکل حکومتی نیز تغییر می‌یابد. مثلاً سلطنت مشروطه به جمهوری دموکراتیک تبدیل می‌شود. اما، اگر شکل حکومتی واقعاً تغییر نکند - قبلاً کلاه خود سرش بوده و اینک با عمامه ظاهر شود - این یک انقلاب سیاسی نیست. صرفاً یک باندگانگستر با باند دیگری تعویض شده است. انقلاب سیاسی به معنای وجود لایه‌های واقعاً متفاوت در درون یک طبقه است که وجود منافع واقعاً متفاوتی را منعکس می‌کند. در انقلاب ایران چنین چیزی رخ نداده است. (بخشی از بورژوازی بخش دیگر را کنار گذاشته است تا به منابع دولتی انباشت دسترسی پیدا کند. تفاوت منافعش فقط در همین است).

سوال :

هیچ کس در اینجا نگفته که انقلاب دموکراتیک یک دوره تمام است. لنین بویژه بعد از سال ۱۹۱۷ درک خویش را از انقلاب دموکراتیک در عصر امپریالیزم عمق بخشید و این تعمیم بدین مفهوم است که توانست با تکیه بر تجربه غنی انقلاب اکتبر خطوط اساسی شکل پیروزمندان انقلاب و چگونگی گذار آن را به انقلاب سوسیالیستی فرموله کند. تکامل لنینیسم از دوتاکتیک به بعد در ساله انقلاب دموکراتیک دقیقاً در آن است که مفهوم مجلس موسسان را به عنوان آلترنا تیفو شکل حکومتی دیگر کهنه شده اعلام نمود و نظام شورائی را اعمال نمود: نظام شورایی که در متن انقلاب دموکراتیک کارگران و زحمتکشان رادشوراهای خویش متشکل می‌نمود و ارگانهای قدرت را بوجود می‌آورد، ارگانهای دولتی که در یک مرحله موقت وظایف حل تکالیف انقلاب دموکراتیک را بعهده می‌گیرند، وظایفی که از نظر پرولتاریا در خدمت تسهیل راه سوسیالیزم است. مبارزه است که تعیین می‌کند این شوراها و این قدرت سیاسی (چگونه) به پیش می‌رود، یعنی، به دیکتاتور پرولتری و شوراها پرولتری ارتقا می‌یابد یا به عقب برمی‌گردد. همین قدرت بورژوازی (؟). حال چگونه است که رفیق با زهم دیدگاه لنینی انقلاب دموکراتیک را محدود به تزهای دوتاکتیک می‌کند؟ در حالی که لنین شکل پیشرفته تر پیروزی انقلاب دموکراتیک را در شکل نظام شورائی بعد از اکتبر فرموله کرد، آن چنان که در اولین برنامه آلترنا تیفو سال بعد از انقلاب اکتبر این ساله فرموله شد و برای کلیه کشورهای تحت سلطه به عنوان الگوئی مناسب ارائه گردید.

جواب :

اولاً، رفقای که به این الگو اشاره می‌کنند، بسک نکته مهم آن را در نظر نمی‌گیرند. این "الگو" برای جوامعی داده شد که در آنها رشد سرمایه داری قابل ملاحظه‌ای مشاهده نمی‌شد. این "الگو" برای کشورهای داده شد در سال های ۱۹۱۹ یا ۱۹۲۰ و در آسیا (منحمله روسیه آسیائی)، که به هیچ وجه نمی‌توان گفت سرمایه داری بودند. در همان زمانی که این "الگو" ارائه می‌شد، لنین، در قطعنامه دیکتاتور پرولتاریا و دموکراسی بورژوازی (کمینترن) (توسط لنین نوشته شده) گفته

است، در جوامع سرمایه داری، هر جا که تصادمات طبقاتی تعیین کننده رخ دهند، فقط دو آلترنا تیفو وجود خواهد داشت: دیکتاتور پرولتاریا و دیکتاتور بورژوازی. "راه سوم" لنین نوحه سرائی خرد بورژوازی می‌نامید!

بنابراین، امروزه به جای آن که برگردیم به بحث های قطعنامه های کنگره های اول و دوم کمینترن به واقعیات جدید نگاه کنیم. به عقیده من آن "اولین برنامه آلترنا تیفو" که اشاره شد، اشتباهات بسیاری نیز دارد. در کنگره سوم و چهارم کمینترن برخی از آنها تصحیح شدند. مثلاً روی و سلطانزاده با آن قطعنامه اولیه چندان موافق نبودند. به این مبحث باید امروزه بطور دقیق تری برخورد شود. در حال نمی‌توان تصور کرد که قطعنامه اولیه کمینترن درباره مساله ملی و مستعمراتی در شرق آخرین کس سلام در استراتژی انقلابی برای کشورهای عقب افتاده است. لاقلاً رفقا سایر بحث های چهار کنگره اول را نیز مطالعه کنند.

ثانیاً، این صحیح نیست که من مفهوم لنینیستی انقلاب دموکراتیک را به دوتاکتیک محدود کرده باشم. اتفاقاً تمام بحث من این بود که چرا لنین به آن مفهوم چسبیده اند (بگذریم که معنای آن را نیز درست نفهمیده اند). به مفهوم لنین از انقلاب دموکراتیک پس از انقلاب ۱۹۱۷ توجه کنیم. یعنی این برداشت که انقلاب دموکراتیک (به معنای انجام تکالیف انقلاب دموکراتیک) فقط پس از استقرار دیکتاتور پرولتاریا به نتیجه خواهد رسید. بنا بر این من هم موافق این مفهوم "عمق" یافته لنین هستم!

بحث بر سر اینست که در شرایطی که تحت سلطه نظام جهانی امپریالیستی، سرمایه داری در کشورهای عقب افتاده رشد کرده و دولت بورژوازی مستقر شده است، امکان حل مسائل دموکراتیک قبل از سرنگونی بورژوازی وجود ندارد. و سرنگونی بورژوازی فقط می‌تواند به معنای انتقال قدرت دولتی به پرولتاریا باشد. زیرا اگر پس از سرنگونی بورژوازی چیزی غیر از دیکتاتور پرولتاریا تشکیل شود، این دقیقاً به معنای سرنگون نشدن بورژوازی است. نمی‌توان هم گفت بورژوازی را سرنگون خواهیم کرد و هم گفت که ما دولت بعدی پرولتری نخواهد بود. عدم تشکیل دولت پرولتری یعنی عدم سرنگونی دولت بورژوازی! یعنی این که برخی از نهادهای دولت بورژوازی باقی مانده اند.

بدین ترتیب، چنانچه دولت بورژوازی شده باشد و مناسبات سرمایه داری در جامعه ای حاکم شوند (حال چه از طریق سلطه انحصارات سرمایه داری حاکم بر بازار جهانی وجه از طریق دیگر)، برای تکمیل انقلاب دموکراتیک باید از بورژوازی خلع ید شود. و این یعنی که باید دیکتاتور پرولتری جایگزین قدرت بورژوازی شود. مگر آن که بخواهیم برخی از دستگاه های دولتی بورژوازی را حفظ کنیم و فقط آرایش کنیم و ادعا کنیم: این دیگر دولت بورژوازی نیست بلکه دولت از نوع سوم است! اعتقاد به این راه سوم، به قول لنین، چیزی جز لایه های خرد بورژوازی نیست! یا دیکتاتور پرولتاریا، یا دیکتاتور پرولتاریا. در جوامع امروزه راه سومی وجود ندارد.

و اما در مورد مساله شوراها. در دوره انقلابی یعنی در دوره ای که برخاست انقلابی صورت می‌گیرد، و در طول مبارزه توده ای، ارگانهای خود سازماندهی توده ای یعنی شوراها شکل می‌گیرند. در چنین دوره ای

* در ضمن این "الگو" در شرایطی داده می‌شد که به نقد دولت کارگری مستقر شده بود می‌توانست به کارگران و زحمتکشان کشورهای (ولایت های) دیگر کمک کند. این "الگو" در واقع پیش از هر جای دیگر برای مناطق عقب افتاده در داخل خود روسیه داده شد (مناطق ملیت های ستمدیده در روسیه). پس، برای کشورهای مشابه در آسیا نیز تعمیم یافت. زیرا آنها نیز می‌توانستند از حمایت دولت کارگری شوروی برخوردار باشند.

** بدین معنی، هر انقلاب اجتماعی در آغاز در عین حال یک انقلاب سیاسی نیز هست. زیرا انتقال قدرت از یک طبقه به طبقه دیگر نیز مترادف است با تغییراتی در رژیم سیاسی. به همین دلیل بسیاری از مارکسیست ها در انقلابات اجتماعی از مراحل صرفاً سیاسی اولیه صحبت کرده اند. اما این مفهوم را نباید با مفهوم دقیق انقلاب سیاسی یکسان تلقی کرد.

واضح است که حزب انقلابی باید در این شوراها مداخله کند تا آنها را بسوی تسخیر قدرت توسط پرولتاریا هدایت کند. جلب این شوراها به ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا صرفاً به معنای تبلیغ شعار دیکتاتوری پرولتری نیست. بلکه حزب انقلابی پرولتری باید برای کل برنامه اجتماعی، اقتصادی، سیاسی پرولتاریا که یک جزء آن نیز برنامه دموکراتیک پرولتاریاست، مبارزه کند و به اصطلاح هژمونی پرولتاریا در جنبش عمومی انقلابی را تأمین سازد. اگر این هژمونی کسب شود (یعنی اگر متحدین پرولتاریا رهبری پرولتاریا را در مبارزات انقلابی خود بپذیرند)، به وضوح، شرایط برای تسخیر قدرت توسط پرولتاریا نیز آسان خواهد بود. و اگر این آمادگی ایجاد نشود، نه تنها دیکتاتوری پرولتری مستقر نخواهد شد، که خودشوراها نیز به تدریج سرکوب می‌شوند. در خود انقلاب روسیه، پس از وقایع ژوئیه، شوراها به عقب رفتند. رفقا به خاطر دارند که تا مدتی پس از سرکوب ژوئیه چنین می‌گفت شعار همه قدرت به شوراها دیگر صحیح نیست، زیرا که پس از ژوئیه ما هیئت‌شوراها تغییر یافته‌است، در دولت بورژوازی ادغام شده‌اند. پس از شکست شورش کورنیلف، موج جدیدی از مبارزات انقلابی در روسیه برآه افتاد که مجدداً شوراها را احیاء کرد. و در همین دوره بود که بلنویزم هژمونی خود را در جنبش شوراها ایجاد کرد. به محض آن که بلشویک‌ها در شوراها پیروگراد و مسکو اکثریت آوردند، لنین تدارک قیام را مطرح ساخت. یک ماه بعد، بورژوازی سرنگون شد و دیکتاتوری پرولتاریا مستقر گشت. پسین، انجام تکالیف دموکراتیک انقلاب آغاز شد.

این دوره را تشکیل می‌دهد است. این دوره دقیقاً ناشی از بورژوازی شدن هر چه بیشتر دولت است. این یک جنبه از مسأله است. جنبه اصطلاح سیاسی این تجزیه.

اما، جنبه دیگری نیز وجود دارد. جنبه به اصطلاح اقتصادی: تجزیه اجتناب‌ناپذیر خرده بورژوازی در اثر رشد سرمایه‌داری (حتی در شرایط وجود دولت‌های ماقبل سرمایه‌داری). مثلاً مجدداً به اشکرات "انقلاب سفید" شاه نگاه کنیم. اصلاحات ارضی شاهانه همان کاری را در ایران کرد که بورژوازی انگلستان در قرن شانزدهم از طریق اخراج اجباری دهقانان از اراضی بزرگ فئودالی انجام داد. در انگلستان قرن شانزدهم دهقانان را بورژوازمین جدا کردند، در ایران قرن بیستم این کار شدنی نبود، بنابراین "اصلاحات ارضی" را پیشکش کشیدند. بخشی از دهقانان را از زمین‌کنندوبه نیروی کار آزاد تبدیل کردند (در واقع، در حدود ۴۰ درصد جمعیت روستا). و به بخش دیگر زمین دادند. این پروسه، و رشد سرمایه‌داری متعاقب آن نیز باعث تجزیه خرده بورژوازی در ایران شده است.

اثبات اهمیت هر دو جنبه این مسأله را به نقد در انقلاب اخیر ایران دیدیم. ماهیت ارتجاعی لایه‌های مهمی از خرده بورژوازی ایران و نقشی که در سرکوب انقلاب ایفا کردند، دیگر جای بحث ندارد. واقعیت است. حال اگر رفقا تصور کنند که برای تحقق انقلاب پرولتری در ایران به تجزیه بیشتر خرده بورژوازی نیاز هست، در خواب و خیال بدرمی‌برند. این تجزیه به نقد صورت گرفته است. هم اکنون در ایران لایه‌هایی از خرده بورژوازی به گروه ضربت ارتجاعی‌ها تبدیل شده‌اند. بدون تأکید بر این پدیده نمی‌توان مسائل انقلاب اخیر ایران را توضیح داد. البته، این تجزیه می‌تواند اثماً عمیق‌تر هم بشود. در ضمن، در تاریخ زیگزاگ نیز هست. ممکن است بخاطر حماقت‌های رژیم جمهوری اسلامی بقدری اوضاع اقتصادی به عقب برگردد که حالت دیگری در خرده بورژوازی ایران ایجاد شود (همگونی هر چه بیشتر خرده بورژوازی از نظر اقتصادی - اما، در این حالت نیز از لحاظ سیاسی بخشی از آن پایه اجتماعی دولت بورژوازی خواهد بود). این را نمی‌توان از حساب احتمالات حذف کرد. اما، از لحاظ سیر کلی تاریخ طبقاتی در ایران، تجزیه خرده بورژوازی به نقسداً آن آسانه، حداقل لازم که دیگر ضرورت وحدت پرولتاریا با فقط دهقانان فقیر را مطرح می‌کند، گذشته است. ●

سوال:

در مورد بلایزاسون طبقاتی در ایران و بخصوص بلایزاسیون در درون خرده بورژوازی چه نظری دارید؟ این مسأله، یعنی بلایزاسیون اقشار غیر پرولتری را تا چه حد در تعیین مرحله انقلاب دخیل می‌دانید؟ بخصوص با توجه به نظر حزب کمونیست که انقلاب دموکراتیک را به مثابه گامی در جهت بسط مبارزه طبقاتی و بلایزاسیون شدن اقشار غیر پرولتری می‌داند.

جواب:

یکی از نکاتی که در بحث بسیار تأکید کردم، همین بود. باید از دو جهت متفاوت به این مسأله برخورد کرد. از لحاظ تئوری مارکسیستی دولت، هنگامی که دولت بورژوازی تشکیل شود، لایه‌هایی از خرده بورژوازی نیز پایه‌های اجتماعی چنین دولتی خواهند شد. همان طور که گفتیم دولت فقط در تحلیل نهائی "بدنه‌های از افشاد مسلح" است، اما دولت را نمی‌توان به همین پدیده‌ها هش داد. دولت از پایه‌های اجتماعی برخوردار است. دولت بورژوازی فی نفسه به معنای وجود پایه‌های بورژوازی و خرده بورژوازی برای آن است. اگر پروسه شکل‌گیری دولت‌های بورژوازی را بررسی کنیم مثلاً خواهیم کرد که همواره همراه با تجزیه (قطبی شدن) طبقاتی، منجمله تجزیه خرده بورژوازی است. در ایران نیز به همین صورت بوده است. کافیهست که فقط به دوره پس از "انقلاب سفید" برخورد کنیم. تجزیه خرده بورژوازی و رفتن لایه‌های از آن بطرف رژیم شاه یکی از واقعیات سیاسی